

دوره جدید سال دوم

بها: ۵۰۰ پيس

خرداد و تیر ۷۴

ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

دیروز "محاصره اقتصادی"، امروز "تحریم اقتصادی"

بدنبال ممنوعیت توسعه منابع نفتی ایران از طرف دولت امریکا و لغو قرارداد یک میلیارد دلاری شرکت امریکائی کونوکو با رژیم جمهوری اسلامی و پس از آنکه در مورد امکان تحریم کامل جمهوری اسلامی توسط امریکا، گزارشهایی در مطبوعات منتشر میشد، بالاخره در تاریخ ۳۰ آوریل (۱۰ اردیبهشت) سال جاری رئیس جمهور امریکا قطع تمام بیوندهای بازرگانی با جمهوری اسلامی و هرگونه

بقیه در صفحه ۵

برای نجات مومیا ابوجمال از مرگ اقدام کنید!

در صفحه ۱۲

جمهوری اسلامی و مسأله افزایش دستمزد کارگران

با سقوط شدید ارزش پول رسمی کشور (ریال) که افزایش سرسام آور قیمتها و کاهش قدرت خرید کارگران از پیامدهای آن بود، مبارزات کارگری در جامعه گسترش هرچه بیشتری یافته و کارگران مبارز با خواست افزایش دستمزدها اعتراض خود را نسبت به شرایط فقر و فلاکت و محرومیتی که زندگی آنان را فرا گرفته است ابراز نمودند. در برخورد به این واقعیت بود که بالاخره رژیم جمهوری اسلامی با اجبار با افزایش حداقل دستمزد کارگران موافقت نمود و خواجه نوری معارن نظارت بر روابط کار وزارت کار و امور اجتماعی "با توجه به این امر که رژیم بنابه ماهیت ضد کارگریش تنها حاضر شده بود مبالغه

بقیه در صفحه ۲

مسأله زن - درباره تشکیلات مستقل زنان (قسمت اول)

بگذارید بحث خود را در رابطه با مسأله زن با تاکید روی چند نکته که در مقاله قبل به شکلی مورد اشاره قرار گرفت دنبال کنیم. واقعیت این است که زنان در همه جوامع طبقاتی در موقعیت پائین تری نسبت به مردها قرار دارند. اگر در جوامعی نظیر ایران حق برابر زنان با مردان رسماً و آشکاراً مورد انکار قرار گرفته و آنان صرفاً به دلیل جنسیت خود متحمل مظالم بیشماری میشوند، در جوامعی نیز که ظاهر از زن و مرد از حقوق مساوی برخوردارند شرایط

بقیه در صفحه ۹

در این شماره می خوانید:

* پاسخ به سوالات ۲۶

* نگاهی به یک اطلاعیه ۱۳

* پیام فدائی و خوانندگان ۳۱

* ستون آزاد - دیدگاهها ۱۷

"عقب نشینی انقلاب و وظایف کمونیستها و جنبش کارگری" در صفحه ۲۲

جمهوری اسلامی و مسئله افزایش دستمزد کارگران

از صفحه ۱

در بهای سوخت، روشن است که چنین افزایشی نمیتواند تنها منحصر به مواد سوختی باقی بماند و اثر خود را در بالا بردن قیمت کالاها و خدمات دیگر بجای خواهد گذاشت. به این ولعیت روزنامه های رژیم نیز معترفند. مثلاً روزنامه رسالت ۱۲ اردیبهشت سال جاری گزارش داده است که به دنبال بالا رفتن بهای مواد سوختی، قیمت نان ۲۵ تا صد در صد بالا رفته است و قیمت مرغ و حبوبات ۲ تا ۳ برابر شده و به کیلویی ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ریال و گاه بیشتر رسیده است. تورم لفسار گسیخته وضعی ایجاد کرده است که نشریه انگلیسی زبان کیهان اینترنشنال که عملاً بیانگر مواضع دولت میباشد نیز به "فاجعه اقتصادی" که در پیش است اعتراف نموده و مینویسد: تقریباً تمام کسانی که مزد ثابت میگیرند، به هنگام خرید، حتی برای قلام روزمره خود لرزه بر اندام خود احساس میکنند چرا که بهای بعضی از قلام طی فقط ۱۲ ساعت دو تا سه برابر افزایش مییابد" و یا نماینده همدان در مجلس شورای اسلامی میگوید: "قشار مستضعف و طبقه کارمند حقوق بگیر با درآمد محدودشان تا کی باید صورت خود را با سیلی سرخ نگهدارند و تا چه روزی باید شاهد افزایش قیمتها و تورم روز افزون بلکه ساعت و دقیقه باشند."

به این ترتیب در شرایطی که خود کارگران رژیم اعتراف میکنند که قیمت ها نه روزانه بلکه هر "ساعت" و هر "دقیقه" در حال افزایش میباشند و در شرایطی که بهای خیلی از کالاها ۲ تا ۳ برابر شده و در واقع کارگران با تورم سه رقمی روبرو هستند جمهوری اسلامی تنها ۲۰ درصد به حداقل دستمزد

شرایط زندگی فلاکت باری به آنان تحمیل نموده و چگونه تحت سلطه رژیمی که مدعی نفع از منافع "پا برهنگان" بوده و هست فاصله طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران شدت هر چه بیشتری بخود گرفته است.

بانک مرکزی اعلام کرده است که در سال ۱۳۷۲ متوسط شاخص بهای عمده فروشی کالا (تورم) در ایران ۲۲/۲ درصد نسبت به متوسط سال ۱۳۷۱ بالا رفته است. همانطور که ملاحظه میشود بانک مرکزی افزایش قیمتها در سطح بهای عمده فروشی را متذکر شده است که همواره نسبت به بهای خرده فروشی در سطح نازلتری قرار دارد. ولی حتی با مآخذ قرار دادن رقم تورم ۲۲/۲ درصد در سال ۱۳۷۲ معلوم میشود که سرمداران دزد و فاسد جمهوری اسلامی دستمزد کارگران را حتی به همانگونه که در قانون کار خوشان رسماً اعلام کرده اند به نسبت تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی تعیین ننموده اند. در حالیکه در ولعیت امر ۲۲/۲ درصد تورم حتی در سطح عمده فروشی رقم واقعی تورم در ایران نیست و بانک مرکزی جهت لایوشانی رشد سرسام آور قیمت ها به رقم سازی های دروغین در رابطه با نرخ تورم دست میزند. آنچه طبقه کارگر و توده های زحمتکش در زندگی روزمره خود با آن مواجهند روند رو به تشدید کاهش ارزش ریال و افزایش بی رویه و روزمره قیمت هاست که خود گویای رشد لجام گسیخته تورم موجود در کشور میباشد. در زمینه رشد سرسام آور قیمت ها کافی است توجه کنیم که دولت از اول فروردین ماه رسماً قیمت مواد سوختی را دو برابر نمود، یعنی افزایشی معادل صددرصد

ناچیزی به حداقل دستمزد کارگران اضافه نماید، اعلام کرد که بنا به تصویب شورای عالی کار، حقوق کارگران از اول فروردین ماه سال ۷۳ بطور متوسط ۲۰ درصد افزایش می یابد. به این ترتیب شورای عالی کار رژیم حداقل دستمزد روزانه کارگران را از اول فروردین ماه، ۵۳۳۳ ریال تعیین کرد که ماهانه ۱۵۹۹۹۰ ریال یعنی چیزی حدود ۱۶ هزار تومان میشود.

در رابطه با این امر که شورای عالی کار جمهوری اسلامی چگونه و بر چه مبنایی حداقل دستمزد کارگران را تعیین می نماید، در قانون کار رژیم آمده است که: حداقل دستمزد کارگران برای تامین زندگی یک خانواده پنج نفری و با توجه به درصد تورمی که بانک مرکزی اعلام میکند تعیین میشود. برای اینکه بدانیم افزایش تنها ۲۰ درصد به حداقل دستمزد کارگران تا چه حد با درصد تورمی که بانک مرکزی اعلام کرده مطابقت دارد و همچنین برای آنکه روشن شود مبلغی که بمثابة حداقل دستمزد بدست کارگران میرسد- در بطن شرایطی که آنها در آن زندگی میکنند- تا چه اندازه پاسخگوی تأمین زندگی یک خانواده پنج نفری میباشد، لازم است رقمی را که بانک مرکزی در آستانه سال جدید یعنی زمان تعیین حداقل دستمزد کارگران، بعنوان درصد تورم در ایران ذکر کرده است و نیز افزایش قیمتها در واقعیت عینی را از نظر بگذرانیم. این بررسی در عین حال نشان خواهد داد که رژیم جمهوری اسلامی در نفع از منافع سرمایه داران در حالیکه به تسهیل شرایط استثمار میبردازد، با پائین نگهداشتن حداقل دستمزد کارگران چه

کارگران افزوده است. افزایشی که حتی قا در نیست قدرت خرید طبقه کارگر را در سطح سال گذشته حفظ نماید. به واقع شورای عالی کار در تعیین حداقل دستمزد کارگران پیشنهاد دیگر کارگزاران و ارگانهای نسبت نشانده جمهوری اسلامی در محیط های کارگری همچون "خانه کارگر" را نیز نادیده گرفته است که از ضرورت افزایش حداقل ۵۰ درصد به حداقل دستمزد کارگران سخن میگفتند. حال بگذارید از این زاویه که با این حد دستمزد تعیین شده، یک خانواده کارگری با چه شرایط زندگی مشقت باری مواجه خواهد بود موضوع را مورد برخورد قرار دهیم. کیهان ۲۱ اردیبهشت ماه نامه کارگری را درج نموده که در آن آمده است: "من کارگر تا سال قبل با ۸ ساعت کار میتوانستم زندگی را اداره کنم. امسال با ۱۶ ساعت کار هم نمیتوانم." در همین روزنامه در گزارشی از درآمد خانوارهای کشور آمده است: "یک خانواده پنج نفره برای اینکه زندگی خود را بگذراند حداقل به ۱۰۰ هزار تومان در ماه نیاز دارد" لازم به تاکید است که گزارش مزبور، این درآمد را برای یک زندگی "بسیار صرفه جویانه" ضروری دانسته و در این گزارش کرایه خانه برای هر خانواده پنج نفره ۱۵ هزار تومان در ماه منظور شده است که روشن است با رقم واقعی آن فاصله بسیاری دارد.

به این ترتیب حتی اگر گزارش روزنامه کیهان را معیار قرار دهیم هر خانواده پنج نفره برای یک زندگی "بسیار صرفه جویانه" حداقل به ۱۰۰ هزار تومان درآمد ماهانه نیازمند است. درحالیکه در واقعیت، حداقل دستمزد کارگران از سوی جمهوری اسلامی تنها ۱۶ هزار تومان در ماه تعیین شده است. فاصله وحشتناکی که خودگویای ابعاد فقر و فلاکت زندگی کارگران در زیر سیطره رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی میباشد. واقعیتی که به روشنی نشان میدهد که چرا خانواده های کارگری مجبورند برای تضمین ادامه حیات خود از بسیاری از طبیعی ترین نیازمندیهای زندگی چشم پوشند و چرا آنها

حتی با توسل به شدیدترین صرفه جوییها و یا تقلیل سه وعده غذای روزانه به دو وعده و حتی یک وعده و یا صرف نظر کردن از مصرف گوشت و یا غذای گرم به زحمت میتوانند امکان یک زندگی بخور و نمیر به معنای واقعی کلمه را برای خود مهیا نمایند.

دولت در شرایطی حداقل دستمزد کارگران را تنها ۲۰ درصد افزایش داده و آنرا در حد ۱۶ هزار تومان در ماه تعیین نموده است که وزیر کار و امور اجتماعی سال پیش رسماً اعلام نمود که خانواده هائی با درآمد ۴۲ هزار تومان زیر خط فقر زندگی میکنند. حال با توجه به این امر که از آنزمان تا کنون ما شاهد افزایش مداوم و حیرت آور قیمت ها بوده ایم و قیمت برخی از کالاها حتی چند برابر گردیده است به سادگی میتوان دریافت که چرا و چگونه بخش بزرگی از جامعه اجباراً در زیر خط فقر زندگی میکنند. روشن است که زیر خط فقر زندگی کردن یعنی زندگی در شرایط گرسنگی، بیماری، بی خانمانی، عدم دسترسی به بهداشت و درمان و آموزش لازم و غیره و یا به سخن دیگر یک مرگ تدریجی توأم با درد و عذاب غیر قابل وصف. وقتی میثونیم که پسر زحمتکشی در توصیف شرایط زندگی مردم جنوب خراسان میگوید "نوبچه کوچک ما هنوز بیوی گوشت نشنیده اند، اغلب خانواده ها سلغم و چغندر میخورند" و می بینیم که چگونه کودکان این منطقه از فرط گرسنگی شکم هایشان باد کرده است، میتوانیم شمائی از زندگی در فقر و فلاکت را در نظر مجسم نمائیم و به مفهوم این امر که "از ۳۴ میلیون جمعیت شهری ۱۵ میلیون و از ۱۶ میلیون جمعیت روستائی ۱۴ میلیون زیر خط فقر زندگی میکنند" (*) بهتر پی ببریم.

در چنین اوضاعی است که مردم رنجیده ما، هائیهائی که در زیر خط فقر زندگی

* - نشریه اطلاعات سیاسی - اقتصادی بهمن و اسفند ۷۳

میکند یعنی بیش از نیمی از جمعیت کشور، با چنان فقر و بدبختی دست به گریباند که برای تامین حداقل نیازمندیهای زندگی خانواده خویش گاه مجبور به فروش کلیه و خون خود میشوند و حتی فروش کودکان توسط والدینشان دارد به امری عادی تبدیل میشود. خونکشی و کشتن اعضای خانواده از سر استیصال و درماندگی ناشی از فقر موارد دیگری هستند که گاه مردمی که جانشان از مظالم بیشمار به لب رسیده است به آن میبایست می ورزند. با در نظر گرفتن چنین شرایط مشقت باری برای توده های رنجیده حال میتوان به عمق وقاحت سردمداران رژیم جمهوری اسلامی پی برد که در حالیکه در جهت تامین منافع سرمایه داران با افزایش دستمزد کارگران حتی به نسبت تورم اعلام شده از طرف بانک مرکزی مخالفت می نمایند، از زبان رفسنجانی کثیف و قبحانه اعلام میکنند: "شاید راضی ترین قشر در دنیا، در بین کارگران دنیا، کارگران ایرانی باشند". بسی! بیشر می و وقاحت رفسنجانی و همپالگی هایش حد و حصری ندارد. البته در زیر سایه رژیم مزدور جمهوری اسلامی هستند کسانی که از وضع موجود بسیار راضی و خرسند میباشند. ولی اینها همان سرمایه داران و بوروکراتهای کله گنده ای هستند که پولشان به قول معروف از پارو بالا میرود. آنهائی که روزی ۶۰۰ میلیون تومان تنها از خرید و فروش آهن درآمد دارند، آنهائی که در کاخهای چند ده میلیون تومانی زندگی میکنند و یک قلم از درآمدهای رضایت بخش شان ۱۲۳ میلیارد تومان است، آنهائی که ریخت و پاش هایشان در مهمانیها و عروسیهایشان موجب حیرت و نفرت همگان است. سرمایه داران زلوصفتی که در کاخهای شیشه ای زندگی میکنند و قطارهای ۶ میلیون تومانی شان در هتل هیلتون تهران حتی صدای همقطارانشان را هم در آورده است. چنین واقعیتی در عین حال از قطبی شدن شدید جامعه حکایت میکند که در یک قطبش مشتی سرمایه دار زلوصفت قرار دارند که با مکیدن خون کارگران در ناز و نعمت زندگی میکنند و در سوی

تشکلهای مبارزاتی شان محروم ساخته، امکان دستیابی به مطالبات اقتصادی و سیاسی برحقشان وجود نداشته و ندارد. در بستر مبارزه در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی است که "کارگران ایرانی" فرامیگیرند که چگونه قدرت متحد و متشکل طبقه کارگر فرجام نهائی نظام گنبد سرمایه داری و ایسته ایران را تعیین نموده و این نظام ظالمانه را با همه حامیان ایرانی و غیر ایرانی جنایتکارش به زیاله دان تاریخ خواهد سپرد.



داده اند و قوف خود را به این امر آشکار ساخته اند. در همه اعتراضات و اعتصابات کارگری خوست افزایش دستمزد همواره با برجستگی مطرح شده است و این بدان معناست که کارگران مبارز ایران در جهت احقاق حقوق برحق خویش و برای دستیابی به یک زندگی انسانی تر هرگز از مبارزه باز نایستاده اند و همین مبارزات به روشنی به کارگران نشان میدهد که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در شرایط کنونی بزرگترین مانع در راه تحقق خواستههای آنها میباشد و بدون سرنگونی این رژیم جنایتکار که با اعمال نیکتاتوری وحشیانه آنها را از

دیگرش ستمدیدگانی که دستمزدشان حتی کفاف تامین حداقل نیازمندیهایشان را نیز نکرده و با فقر و نیستی دست به گریبان میباشند. در این جامعه هرچه تجمع ثروت در یک قطب فزونی می یابد سطح زندگی کارگران تنزل بیشتری یافته و فقیر شدن نسبی و مطلق طبقه کارگر به واقعیتی انکار ناپذیر بدل میگردد.

واضح است که در چنین شرایطی برای رهایی از چنگال فقر و گرسنگی راهی جز مبارزه در مقابل کارگران ما قرار ندارد و کارگران ایران بادهما اعتصاب و اعتراضاتی که در ماههای اخیر صورت



بیان عزیز نسین، نویسنده مرگ ما



به گزارش خبرگزاریها، روز ۱۵ تیر (۶ ژوئیه) عزیز نسین نویسنده مشهور و مردمی ترک در گذشت. عزیز نسین در طول عمر خود خالق دهها اثر اجتماعی و ادبی، شامل داستان و نمایشنامه و بود و اکثر آثار او حاوی مضامین مردمی و انتقادی نسبت به دستگاه حکومتی ترکیه است.

برخی از آثار این نویسنده ترک به چندین زبان خارجی و منجمله فارسی ترجمه شده است و بسیاری از روشنفکران و توده های مردم در نقاط مختلف دنیا او و آثار او را میشناسند. او در سالهای پیش از مرگ بسا وجود ممنوعیت انتشار کتاب "آیات شیطان" توسط دولت ترکیه، دست به ترجمه این کتاب زد و به همین دلیل بارها مورد تهدید و حتی سوء قصد بنیادگرایان اسلامی قرار گرفت. عزیز نسین در سن ۸۰ سالگی و در اثر یک سکته قلبی درگذشت. یاد این نویسنده مردمی گرامی باد!

دیروز "محاصره اقتصادی"، امروز "تحریم اقتصادی"

از صفحه ۱

فیمابین دو کشور برقرار بوده، شرکت های امریکائی از بزرگترین خریداران نفت رژیم بوده اند و کمپانی های امریکائی با خرید سالانه معادل ۲/۵ میلیارد دلار نفت جمهوری اسلامی، در حدود یک چهارم نفت صادراتی ایران به کل جهان را به خود اختصاص داده اند؛ و آشکار شد که حجم واردات جمهوری اسلامی از امریکا سر به میلارد ها دلار میزند. بنابر این اولین پرسش این خواهد بود که اگر از ۱۶ سال "محاصره اقتصادی" چنین نتایجی عاید شده - حال بگنیم از رسوائی "ایران گیت" که طی آن آشکار شد، امریکا در بر آوردن نیازهای تسلیحاتی جنگ ایران و عراق یار و مددکار جمهوری اسلامی بوده است و به عبارت دیگر بین "ام القرای اسلام" و "شیطان بزرگ" در خفا روابط حسنه ای وجود داشته و امریکا از قبل معاملات پر سود تسلیحاتی با جمهوری اسلامی منافع کلانی را نصیب خود می ساخته است - چرا نتایج مشابهی حال از "تحریم اقتصادی" عاید نشود؟ به سخن دیگر این "تحریم اقتصادی" را هم باید از نوع همان "محاصره اقتصادی" تلقی نموده و جدی محسوبش نکرد.

"تحریم اقتصادی" در شرایطی صورت میگیرد که اولاً بدلیل وضعیت اقتصادی وخامت بار ایران، جمهوری اسلامی اساساً نسبت به قبل قادر به انجام معاملات پر حجم یا هیچیک از کشورهای امپریالیستی نمیشود* و

* - کاردار سفارت آلمان در دویسی اعتراف درستی کرد وقتی که گفت "مشکل ما با ایران، مجازاتهای امریکا نیست. بلکه ناتوانی جمهوری اسلامی در پرداخت است."

داده بود، از امکان درگیری نظامی بین ایران و امریکا صحبت کردند. رژیم جمهوری اسلامی نیز به نوبه خویش کوشید جو متشنجی را در رابطه با موضع اعلام شده امریکا بوجود آورد. رژیم مطرح ساخت که مجلس شورای اسلامی مشغول بررسی طرح مربوط به ممنوع ساختن کالاهائی است که با داشتن جواز از امریکا در ایران تولید میشوند و در همان حال از زبان محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران اعلام نمود که "جنگ با امریکا اجتناب ناپذیر است" و خلاصه خیمه شب بازیهای کهنه شده ضد امریکائی از سر گرفته شد و رژیم کوشید با برپائی تظاهرات دولتی در خیابانهای تهران و آتش زدن پرچم امریکا در حالیکه ذهن توده های به جان آمده از مظالم بیشمار را از مسائل اساسی منحرف میسازد، "تحریم" را "برکت الهی" و "امداد غیبی" بنامد. خامنه ای لبراز داشت که از شنیدن خبر "تحریم" عمیقاً خوشحال شده است و البته دیگر نگفت که اگر وقعا قطع روابط اقتصادی با امریکا این چنین مایه مسرت اوست چرا خود جمهوری اسلامی در این کار پیش قدم نشده است.

ولی نخستین نکته ای که در رابطه با "تحریم اقتصادی" ایران توسط امریکا جلب توجه میکند این است که تا کنون تمام ادعاها مشعر بر این بود که ایران در محاصره اقتصادی امریکا قرار دارد و ظاهراً روابط دو کشور همواره تیره و خصومت آمیز توصیف میشد. در حالیکه در آستانه اعلام فرمان کلینتون معلوم شد که برغم ۱۶ سال "محاصره اقتصادی" جمهوری اسلامی توسط امریکا، علاوه بر اینکه کلاً روابط اقتصادی حسنه ای

سرمایه گذاری امریکا در ایران و تعلق همه فعالیتهای دیگر میان دو کشور" را اعلام نمود. در توجیه علل اتخاذ این سیاست بیل کلینتون مطرح ساخت: "تصمیم من باید به ایران و جهانیان بفهماند که عزم امریکا برای جلوگیری از رفتارها و بلندپروازی های جمهوری اسلامی خلل ناپذیر است." و در بیانیه کاخ سفید نیز در این رابطه آمده است که: "تصمیمات امروز بر موضع ما در مورد اقدامات و سیاست های دولت ایران بویژه در جهت حمایت از تروریسم بین المللی و کوشش برای دستیابی به مواد و کمکهای لازم برای توسعه سلاحهای اتمی تاکید می ورزد. ایالات متحده امریکا نمیتواند در برابر تهدید فزاینده ایران ساکت و بی تفاوت بماند." خلاصه تحریم اقتصادی ایران بمثابة اقدام "قاطع تر" امریکا در قبال جمهوری اسلامی عنوان شد.

با انعکاس این خیر در مطبوعات و دیگر رسانه های گروهی، بالطبع تحلیل های مختلفی ارائه شد و مسأله از زوایای گوناگونی مورد بررسی قرار گرفت. ولی در هر حال یک مسأله در اکثر تحلیلهای و گزارشها مشترک بود و آن تاکید بر اصطلاح تیرگی روابط ایران و امریکا و تشدید خصومت هرچه بیشتر بین طرفین بود. حتی با توجه به این امر که امریکا در آن حیص و بیص کشتی های نیروی دریائی خود در خلیج فارس را زیر عنوان "ناوگان پنجم" سازمان داده و به این وسیله ماشین جنگی خود در این منطقه را تقویت نمود، بعضی ها با ایجاد شباهت بین این اقدام و اقدام مشابهی که امریکا در جنگ بین اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ انجام

حجم مبادلات ایران با همه کشورهای امپریالیستی رو به کاهش نهاده است. ثانیا کمپانی‌های امریکائی همواره قادر بوده و هستند که از طریق شرکتهای تابع خود بامکانیزمهای حساب شده ای و از راههای غیر مستقیم (*) رویط اقتصادی سودآور خود را با ایران تداوم بخشند. در این زمینه در بررسی بازتابهای فرمان کلینتون، روزنامه "وال استریت جورنال" مورخ اول مه ۱۹۹۵ مطرح کرد: "لین تصمیم راه را بر تمام شرکتهای امریکائی نخواهد بست چرا که این شرکتها که بزرگترین خریداران نفت ایران هستند کماکان خواهند توانست از طریق شرکتهای تابع خود، به خریداری نفت ایران ادامه دهند. زیرا امریکا حاضر نیست که به سبب مسائل حقوقی و دیپلماتیک، ممنوعیت معامله با ایران را به این شرکت ها تعمیم دهد." از طرف دیگر باید در نظر داشت که علیرغم همه تبلیغات در مورد اینکه گویا امریکا، رژیم جمهوری اسلامی را تمام و کمال مورد تحریم اقتصادی قرار داده است، در فرمان کلینتون موارد استثنائی قید شده است که نشان میدهد "تحریم" حتی از جنبه رسمی نیز آنقدرها سفت و سخت و کامل نیست. از جمله استثنائات تحریم اقتصادی ایران، صدور فرآوردههای کشاورزی امریکا به ایران و در رابطه با طرحهای انرژی در آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان برقراری میادله نفت خام منطقه دریای خزر با نفت خام ایران میباشد. استثناء مهم دیگر مفتوح ماندن معاملات بانکی میان دو کشور خواهد بود. این مورد اگر چه ظاهرا در رابطه با مواردی نظیر مورد دعاوی دادگاه لاهه مطرح شده است، صد البته نسبت سرمایه داران را در استفاده از سیستم بانکی امریکا باز مگذارد.

* - بر کسی پوشیده نیست که سالهاست دوی و قطر بمثابة سر پل هائی درآمده اند که کالاهای امریکائی پس از ورود به آن مناطق، مجدداً به ایران صادر میشوند.

از جنبه دیگر در رابطه با فشارهای باصطلاح خرد کننده تحریم اقتصادی مورد بحث روی اقتصاد ایران، حتی ژورنالیستهای غربی نیز آن را مورد تائید قرار ندانند و همگی با عنوان یک جانبه بودن این تحریم و در شرایطی که امپریالیستهای اروپائی و ژپنی همچنان در ادامه رویط اقتصادی با ایران مصرمی باشند، آن را بی اثر و یا با تاثیرات بی اهمیت ارزیابی نمودند. همچنین نه فقط خود شرکتهای امریکائی از بی اثر بودن "تحریم" سخن میگویند (از جمله رئیس شرکت امریکائی "موئیل" که قبل از "تحریم" رسماً حدود ۳۰ یا ۵۰ هزار بشکه از کل خرید نفت روزانه شرکتهای نفتی امریکائی از ایران را خریداری میکرد، عنوان نمود که "تحریم تجاری هیچ اثری نخواهد داشت.")^(*) رفسنجانی نیز وقیحانه اعلام کرد "جائی مانند ایران را که مرکز نیاست نمیشود نادیده گرفت، همه دلشان میخواهد در اینجا حضور داشته باشند و شمساً امریکائی ها با تهدید هایتان تنها دست رقیبان خود را باز گذاشته اید"^(**)

بدون شک استدلال رفسنجانی و دیگر همپالگیهایش از این جنبه که امپریالیستهای امریکائی هرگز از بازار ۶۰ میلیونی ایران به میل خود دست برداشته و آنرا دو دستی تقدیم رقبای خود نخواهند کرد، کاملاً مردود است. ولی این نیز امر روشنی است که تحریم یک جانبه ایران که مورد حمایت و پشتیبانی دیگر کشورهای امپریالیستی قرار ندارد، نمیتواند روی اقتصاد ایران تاثیر لازم را گذاشته و رژیم جمهوری اسلامی را در جهت برآوردن

** - اینکه ایران تحت رژیم جمهوری اسلامی همچون دوره شاه مزدور، جولانگاه امپریالیستهای گشته که با به یغما بردن منابع و ثروت های کشور و با بهره گیری از رنج و استثمار کارگران و زحمتکشان ما به تراکم هرچه بیشتر سرمایه های خود می افزایند، جز برای رفسنجانی و امثال او نمیتواند مایه فخر و مباهات باشد.

خواستهای امریکا (که ظاهراً تحریم در رابطه با آن خواستها صورت گرفته است) تحت فشار قرار دهد. بنابراین حتی اگر تحریم اقتصادی ایران توسط امریکا جدی پنداشته شود، باز استدلالات منطقی از این نوع مطرح میباشند.

همانطور که میدانیم در یک برخورد کلی، دولت امریکا دلائل نسان نوستانه ای را در توجیه فرمان تحریم اقتصادی ایران، بیان کرده است. بخودی خود واضح است که این ادعا برای تمام کسانی که ماهیت واقعی دولت امریکا را میشناسند، فاقد ارزش است. چرا که آنها میدانند که دولت امریکا یکی از بزرگترین دشمنان خلقهای جهان بوده و در حفظ منافع امپریالیستی از ارتکاب به ننگین ترین اعمال و فجیع ترین جنایات نیز بر علیه توده های زحمتکش و ستمدیده جهان ایایی ندارد.

تحریم اقتصادی بخاطر اینکه جمهوری اسلامی "خزانه دار تروریسم بین المللی" است جز یک ادعای فریکارانه از طرف کلینتون و دیگر مقامات امریکائی نیست. واضح ترین دلیل این امر نیز آن است که نه مبارزت به اعمال تروریستی و نه خزانه دار تروریسم بودن در مورد رژیم مرتجع جمهوری اسلامی تازگی ندارد و این رژیم از دیر باز بمثابة کار روتین خویش به چنان اعمالی مشغول است. و اتفاقاً این امر در تبلیغات امریکا در جهت پیشبرد مقاصد ضد انقلابی در سطح منطقه جایگاه مهمی داشته است. تا آنجا نیز که اظهارات رسمی مقامات امریکائی حول خطر دستیابی جمهوری اسلامی به سلاحهای اتمی در رابطه با "تحریم" مورد نظر است، نه و قعیت مورد به گونه ای است که در تبلیغات جاری هواداران "تحریم" عنوان شده و نه اصولاً تحریم اقتصادی ایران توسط امریکا حتی با تکیه بر منطق مبلغین امریکایی و مستقل فرض کردن رژیم به خودی خود قادر است جمهوری اسلامی را از کوشش برای دستیابی به مواد و کمکهای لازم برای توسعه سلاحهای اتمی "باز دارد. کماینکه علیرغم فرمان "تحریم" و "هدار" کلینتون به مسکو

ساختن آن منافعی است که امپریالیسم امریکاز آغاز حکومت جمهوری اسلامی تعقیب نموده و سرمداران رژیم نیز بمثابة مجریان "مخلص" در خدمت آن قرار داشته اند.

سناریوی باصطلاح ضدیت سفت و سخت "ایران" و "امریکا" در حالیکه تا کنون برکات و فولاد متوعی را نصیب هم رژیم جمهوری اسلامی و هم امپریالیستهای امریکائی نموده است، در شرایط کنونی، دولت امریکا از آن در جهت پیشبرد سیاست معینی (سیاست جدید منطقه ای امریکا) به بهره برداری مشغول است.

همه میدانند که تا چند سال پیش امریکا اساس فعالیت های تسلیحاتی و برنامه های نظامی خود را با موجودیت "اتحاد جماهیر شوروی" و خطر کمونیسم توجیه مینمود. بنابر این اکنون با فرو ریختن دیوار بران و پایان جنگ سرد لگر قرار اسست کارخانه های اسلحه سازی امریکا کماکان به کار پر رونق خود ادامه داده و صنایع تسلیحاتی همچنان رشد و توسعه یابند، لگر که باید هزینه های نظامی دولت در همان سطحی که پیش از پایان جنگ سرد قرار داشت، پابرجا و دست نخورده باقی بماند و از شهروندان امریکائی همان حد مالیات در رابطه با هزینه های نظامی لخذ شود که قبلا گرفته میشد، پس دولت امریکا باید در مقابل دشمنی قرار گیرد که در صحنه کارزار تبلیغاتی نیز که شده ظاهر ا لمنیت ملی امریکا را تهدید نموده و در عرصه بین المللی خطر مهمی در بر لیر او به حساب آید. بعبارت دیگر چنین دشمنی میاید توسط خود استر اتزیستهای امریکا آفریده شده و ساخته و پرداخته گردد. دشمنی مجهز به سلاحهای مدرن و به حد کافی نیرومند که امریکا به خاطر آنکه در مقابل آن دست بالا را داشته باشد حتما باید برتری نظامی خود را حفظ نماید. دشمنی به حد لازم بی پروا و گستاخ که ظاهر ا مانع از پیشبرد سیاستهای امریکا در عرصه بین المللی گردد، تا آنجا که امریکا "ناچار" شود در مقابل بی پروائی های

اسلامی نیستند، باید دید دلائل واقعی این مسأله چیست و اصولا اعلام "تحریم" چه سودی میتواند برای دولت امریکا در برداشته باشد و به چه کار آنها میاید؟

مسلم لگر در واقعیت امر "تحریم اقتصادی ایران" میتواند فشار مورد ادعا را به رژیم جمهوری اسلامی وارد آورد و اساسا لگر این حقیقت داشت که ایران در پیشبرد سیاستهای خارجی خود در منطقه در جهت مغایر با منافع امریکا حرکت میکند و لگر میشد صدها فاکت عینی و مشخصی را که دال بر خدمت گذاری جمهوری اسلامی نسبت به منافع امپریالیستهای امریکائی است نادیده گرفت، آنوقت امکان داشت فرضیاتی(*) از این قبیل را که مثلا امریکا با این تحریم خواسته است ایران را تحت کنترل خود در آورد تا مثلا سیاست یکسان و مشترکی را در منطقه به لجر ا در آورد و غیره پذیرا شد. ولی واقعیت این است که مسأله اعلام رسمی "تحریم اقتصادی" ایران توسط امریکا همچون سیاست رسمی "محاصره اقتصادی" ایران، تنها با درک و فهم این امر قابل بررسی است که اختلاقات فیمابین امپریالیسم امریکا و رژیم مزدور جمهوری اسلامی حاصل تعارض منافع آنان نیست بلکه همه آنچه از آنها با عنوان تنش، خصومت و تیرگی روابط دو کشور اسم برده میشود، ملزومات بر آورده

* - مسائلی از این دست عنوان میشود که گویا ایران در خطه حیاتی خلیج فارس، در رابطه با نظامهای موروئی عرب، در آسیای مرکزی و در قفقاز، مبتکر حرکاتی است که با منافع امریکا مغایرت دارد. از مطرح کنندگان چنین مسائلی باید پرسید وقتی امریکا با عنوان خطر جمهوری اسلامی بزرگترین معاملات تسلیحاتی را با "نظامهای موروئی عرب" انجام میدهد و به این بهانه ناوگانهای خود را در آبهای خلیج فارس مستقر میسازد و... دیگر "ابتکار"ت جمهوری اسلامی چه نتایجی باید بیار آورد که شما آنها را مغایر با منافع امریکا قلمداد نکنید؟

مبنی بر اینکه "در صورت فروش راکتورهای اتمی روسیه به ایران و یا عدم رعایت شرایط اتمی دقیق برای جلوگیری از کاربرد آنها در ساختن سلاحهای اتمی، کمکهای امریکا به روسیه قطع خواهد شد" (ایران تایمز بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۷۲) فروش راکتورهای اتمی روسیه به ایران متوقف نشد و خللی به معامله پرسود ۸ میلیارد دلاری روسیه با جمهوری اسلامی وارد نیامد. وزیر انرژی روسیه فروش دستگاههای "سانتری - یفوژ" (دستگاهی که اورانیوم طبیعی را غنی کرده و آن را برای تولید سلاح هسته ای مناسب میسازد) به ایران را تکنیب کرد و اعلام نمود: "راکتورهای که قرار است روسیه به ایران تحویل دهد، از نظر فنی مشابه راکتورهای است که امریکا قصد دارد به کره شمالی بدهد" و همچنین اعلام شد که "همه زباله های اتمی توسط روسیه جمع آوری خواهد شد. در غیر اینصورت روسیه مواد خام به ایران تحویل نخواهد داد." (به نقل از خبرگزاریهای رسمی).

در واقعیت امر این حقیقتی است که رژیم جمهوری اسلامی در صدد دستیابی به نیروی اتمی و مجهز شدن به بمب اتمی است ولی حتی خود مقامات امریکائی نیز در حال حاضر این ادعا را ندارند که ایران بالفعل یک قدرت اتمی است و یا در آینده نزدیک خواهد بود. حال ما دیگر وارد این بحث نمیشویم که جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم، بدون خواست و اجازه اربابان خود قادر به تهیه سلاحهای اتمی نمیشد. تنها در چارچوب منطق ارائه شده از طرف مبلغین امپریالیسم امریکا باید گفت نه ادعای باز داشتن جمهوری اسلامی از مجهز شدن به سلاحهای اتمی با حربه "تحریم" ادعای درستی است و نه اصولا چنان حربه ای - همانطور که مورد بررسی قرار گرفت - میتواند کار آئی لازم را در این زمینه داشته باشد.

ولی لگر دلائل عنوان شده توجیه گر اقدامات دولت امریکا در تحریم اقتصادی جمهوری

او همواره بر ضرورت آمادگی نظامی نیروهای خود تاکید نموده و یا به این منظور مناطقی را تحت سیطره نظامی خود درآورد.

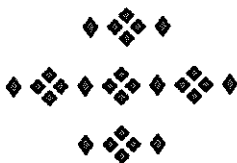
بنابر این در غیاب شوروی و رفع خطر "کمونیسم" (در تبلیغات امپریالیستی کمونیسم عمدتاً در وجود دولت شوروی تجلی پیدا کرده است) و لذا نیاز به آفرینش دشمن یا دشمنانی جدید، دست اندرکاران دولت آمریکا با تأکید و پشتیبانی دو حزب نیرومند کشور - حزب دمکرات و حزب جمهوری خواه - به صحنه آرائی در این زمینه برداخته و در تعقیب و پیاده کردن ملزومات استراتژی فوق الذکر، رژیم جمهوری اسلامی را که تقاضا از خمیرمایه لازم نیز در ایفای نقش مطلوب سیاستمداران امریکائی و پیشبرد سیاست جدید منطقه ای "آمریکا برخوردار است، در ردیف رژیمهایی قرار داده اند که آمریکا باید رویه سفت و سختی در مقابل آن در پیش گیرد. حال در مقابل چنین دشمنی (نه فقط رژیم جمهوری اسلامی، بلکه رژیم عراق و لیبی و یا کره شمالی هم مطرح هستند) دولت آمریکا قادر است هم در رابطه با حفظ هزینه های نظامی خود توجیه موجهی داشته باشد و هم عملاً با دستی باز به توسعه فعالیت‌های تسلیحاتی و گسترش عملیات ماجراجویانه نظامی در منطقه خلیج فارس بپردازد.

با تأکید روی این واقعیت که رژیم جمهوری اسلامی رژیمی "یاغی" است، "حامی تروریسم بین المللی" است و "در تلاش دستیابی به سلاحهای اتمی" است، تبلیغات امپریالیستی از "خطر مهمی" که جمهوری اسلامی در برابر سیاستهای باصطلاح انسان دوستانه غرب بوجود آورده و تلاش آنان را گویا در دفاع از "دمکراسی" با مشکلات زیادی مواجه میسازد، سخن میگویند و به این ترتیب ضمن تأکید بر موجودیت دشمنی که گویا در عرصه بین المللی در مقابل آمریکا ایستاده و ممکن است امنیت آن کشور را با خطر مواجه سازد،

حزیم اقتصادی ایران توسط آمریکا را توضیح میدهند. ولی اتفاقاً نکته همین جاست. چرا که ضرورت این تحریم را تنها در چارچوب استراتژی فوق الذکر میتوان درک نمود. بواقع تحریم اقتصادی ایران توسط آمریکا، تأکید مجددی بود بر ضرورت آفرینش دشمنان مصلحتی آمریکا، و کلینتون به این ترتیب یکبار دیگر به دست اندرکاران اطمینان داده است که همچنان "سیاست جدید منطقه ای" آمریکا را پیش خواهد برد. که یعنی همچنان در مقابل رژیم جمهوری اسلامی بمثابه یکی از رژیمهای "خطرناک" در منطقه خاورمیانه خواهد ایستاد؛ و "عزم" او "برای جلوگیری از رفتارها و بلندپروازی های جمهوری اسلامی خلل ناپذیر است".

اما برای درک این حقیقت که چه پارامترهایی لزوم چنین تاکیدی را ایجاد میکند باید مختصراً توضیح دهیم که آشکار شدن هرچه بیشتر معاملات تجاری ایران و آمریکا و روابط اقتصادی که اصولاً نمیایست فیمابین دو کشور با تیرگی روابط مورد ادعا جریان داشته باشد و بخصوص افشا شدن قرار داد نفتی یک میلیارد دلاری شرکت کونوکو که جنجالی بنیال آورد، و قعه مهمی بود که نمیتوانست اثر خود را در کمرنگ ساختن سناریوی باصطلاح ضدیت ایران و آمریکا به جای نگذاشته و در آن لخلال ایجاد نکند. در این زمینه تقاضا رقیبای اروپائی در اینجا و آنجا شروع به عنوان مطالبی از این قبیل مینمودند که آمریکا بهتر است به جای تشویق دیگران به قطع رابطه با ایران و ترغیب اروپا برای دست کشیدن از این "بازار" پر سود و رها کردن آن برای کمپانی های امریکائی، خود رأساً به قدمی در آن زمینه دست یازد. مسلماً به این معضل باید برخورد کرده و به آن جواب داده میشود. ولی کمرنگ جلوه گر شدن باصطلاح ضدیت دولت آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی یکی از مهمترین تأثیرات منفی خود را در خود جامعه آمریکا در افکار عمومی آن به جای میگذشت و این بخصوص

در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری مطرح بود که با توجه به شکست اخیر حزب دمکرات از جمهوری خواهان در انتخابات مجلس نمایندگان و سنا، برای کلینتون از اهمیت بسزایی برخوردارست. در واقعیت امر با نزدیک شدن موعد انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ در آمریکا، مبارزه با "تروریسم" و "بنیادگرایی اسلامی" به یک برگ برنده برای کسب وجهه بیشتر در افکار عمومی آمریکا تبدیل گشته است. بنابر این در شرایطی که رقیبای جمهوری خواه در کنگره در حال تصویب طرحی به مراتب سخت گیرانه تر در مورد تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی بودند، (*) کلینتون میبایست هرچه زودتر خود رأساً به این کار مبادرت ورزد. بویژه که لخذ رأی سرمایه داران یهودی آمریکا که به سیاست ضدیت با رژیم جمهوری اسلامی اهمیت و افر قائل اند، مطرح بوده است. بیهوده نیست که کلینتون اولین بار تصمیم خود را در رابطه با "تحریم اقتصادی ایران" در کنگره جهانی یهود اعلام کرد.



* - از جمله سناتور دوماتو (از حزب جمهوری خواه) دلتما روی این امر تأکید میکرد که لگر دولت همه خریدهای نفت از رژیم ایران توسط کمپانیهای امریکائی را هم ممنوع سازد، او کماکان به پیشبرد لایحه اش برای مجازات کمپانیهای خارجی که با این رژیم تجارت میکنند، ادامه خواهد داد.

مسأله زن - در باره تشکیلات مستقل زنان

(قسمت اول)

از صفحه ۱

دفاع از آزادی و استقلال زنان مترادف با دفاع از استقلال تشکیلاتی آنان یا به عبارتی که موضوع بحث را راسا بیان میکند، جدائی تشکیلات و صفوف آنان از مردان نیست. این دو، دو مقوله کاملاً متفاوت میباشند. ثانیاً وقتی میبیریم که زنان در جوامع طبقاتی صرفنظر از اینکه متعلق به چه قشر یا طبقه ای هستند، مورد ستم خاصی قرار دارند - ستمی که مردها از آن میرا میباشند - و میبیریم که در نتیجه مسائل زنان باید بطور ویژه مورد توجه قرار گرفته و در رابطه با بسیج و سازماندهی آنان (بخصوص و عمدتاً منظور بسیج و سازماندهی زنان پرولتر و زحمتکش یا زنانی است که به هر حال متعلق به طبقات ستمدیده جامعه میباشند) باید اقدامات خاص و متناسب با موقعیت زنان و شرایط موجود در جامعه به عمل آید، از چنین واقعیتی این نتیجه عاید نمیشود که زنانی که خود را از قشر روشنفکر و پیشرو جامعه میدانند و مشخصاً زنان کمونیست باید خود را در تشکیلاتی جدا از مردان یا به قول معروف در تشکیلات مستقل زنان متشکل نمایند. با این مقدمه ما در عین حال بحث خود را با مدافعین تشکیلات مستقل زنان روشن میکنیم. یعنی در اینجا مشخص است که اولاً مخاطبین ما کسانی هستند که با استناد به این واقعیت که در جامعه به زنان ستم خاصی وارد میشود و بنابراین آنها مسائل ویژه ای دارند که باید بطور مشخص مورد توجه قرار گیرد، رهنمودشان به زنان آگاه و روشنفکر جامعه این است که برای مبارزه در راه رهایی زن،

اگر نخواهیم بحث را بطور مشخص در این مورد ادامه دهیم مسلماً در شرایط جامعه امروز واقعیت های بیشماری وجود دارد تا حتی در سطح یک خانواده نشان دهد که چگونه قدرت اقتصادی، بالاتر از هر قدرت دیگر عمل میکند و مثلاً چگونه زنی که از استقلال اقتصادی برخوردار است در موقعیت بهتری نسبت به زنی که مخارج زندگی اش تماماً توسط پدر یا شوهرش تامین میشود، قرار دارد و چطور حتی رابطه بین والدین و فرزندان مثلاً در یک خانواده کارگری که فرزندان بخشی و یا در مواردی تمام معاش خانواده را تامین میکنند، بسیار متفاوت تر از موقعی است که پدر تنها "نان آور" خانه و آنها نان آور پر قدرت (به لحاظ اقتصادی) میباشند. (۵)

همانطور که لنین تاکید میکند درک این واقعیت که بین موقعیت اجتماعی و انسانی زنان و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، ارتباط ناگسستی وجود دارد، (۶) بهترین راهنما برای تشخیص ایده های درست و انقلابی راجع به مسأله زنان از ایده های انحرافی و گمراه کننده در این رابطه است. حال ما با تکیه بر همین واقعیت است که میکوشیم ایده تشکیلات مستقل زنان را که ظاهر ابرای معدودی از زنان و مردان ایرانی که خواهان دفاع از حقوق و آزادی و استقلال زن میباشند، گیرائی پیدا کرده است، مورد بررسی قرار دهیم. قبل از هر چیز باید متذکر شد که برخلاف آنچه که مورد تبلیغ قرار میگیرد اولاً

اجتماعی هرگز به گونه ای سازمان نیافته است که مساوات واقعی بین زن و مرد برقرار باشد بلکه عمدتاً و اساساً به دلیل آنکه سرمایه داران در تحت سلطه نگهداشتن زن دارای منافع انکار ناپذیری میباشند، در این جوامع نیز از استقلال و آزادی زن در مفهوم واقعی خود خبری نیست. (۱)

زن و مرد انسانهایی هستند برابری و لذا یک جامعه سالم به جای آنکه علناً یا عملاً مرد را بر زن ارجحیت داده و مدافع تبعیض جنسی گردد، باید شرایطی بوجود آورد که علناً و عملاً هر زن و مرد بمثابه انسانهای همپراز در نظر گرفته شده و بطور مساوی مورد برخورد قرار گیرند. ولی همانطور که میدانیم در واقعیت زندگی طبقاتی، در هیچ کجا نمیتوان چنین برخوردی را سراغ گرفت.

برخورداری مردها از موقعیت بالا دست و زنان از موقعیت فرو دست در جامعه نه کار خداست که بعضی ها را بر بعضی دیگر برتری داده است (۲) و نه مثلاً به این دلیل است که "مغز" آقایان بزرگتر و پیچیده تر از مغز "خانمها" است (۳) بلکه این واقعیت نامطلوب دقیقاً از بدو تملک خصوصی ابزارهای تولید جامعه از زمانیکه جامعه به دو طبقه "اربابان و برده ها، استثمارکنندگان و استثمار شوندهگان" تقسیم شد، بوجود آمد. از زمانیکه لحشام بمثابه وسائل جدید معیشت که مرد در اهلی کردن آنها پیشگام بود و همچنین بردگانی که در ازای لحشام و کالاها بدست آورده بود، به مرد تعلق گرفت (۴).

آنها باید تشکیلات خود را بسازند. چرا که در تشکیلاتی مرکب از مردان و زنان، آنها قادر به احقاق حقوق خویش نخواهند بود. بواقع آنها از زنان میخوانند که به جای پیوستن به یک سازمان یا حزب سیاسی (عمدتاً و اساساً یک حزب یا سازمان کمونیستی مطرح است که از جمله مدافع حقوق اجتماعی و انسانی زنان و مبارزه در راه رهایی آنان میباشد) به ایجاد تشکیلاتی دست بزنند که صرفاً رهایی زنان و دفاع از حقوق زنان را هدف خود قرار داده و در ضمن تمام سیاستهای عام و خاص این تشکیلات، استراتژی و تاکتیک هایش نیز توسط زنان تنظیم میگردد. البته هستند کسانی که در عین قبول ضرورت فعالیت زنان در یک تشکیلات کمونیستی، مدافع تشکیلات مستقل زنان (با مشخصات و مختصات) که برای آن بر شمرده شد) نیز میباشند. اینان البته هیچ دلیل روشنی برای ایجاد چنین تشکیلاتی ارائه نمیدهند جز اینکه همانند اولی ها روی مسائل ویژه زنان تکیه میکنند. بعضی از آنها که سعی میکنند به حرف خود ظاهر تئوریک بدهند، تشکیلات مستقل زنان را از گونه "تجمع های مستقل قشرهای تحت ستم" نامیده و با عنوان اینکه زنان هم همانند "قلیبت های ملی و دهقانان فقیر" و غیره تحت ستم قرار دارند و "در جامعه سرمایه داری از متحدان اصلی طبقه کارگر هستند"، به دفاع از تشکیلات مستقل زنان پرداخته و با این امر که "یک حزب کمونیست کارگری" به درون آن تشکیلات نفوذ کرده و به تصحیح انحرافات آن خواهد پرداخت، وجود آن را توجیه میکنند؛ و اظهار میدارند که گویا "یک حزب کمونیست کارگری واقعی بایستی صبورانه ضمن ساختن این جنبشها، مواضع راستین خود را در درون آنها مطرح کرده و سایرین را به تدریج به مواضع خود جلب کند." (۷)

در این مورد جدا از بحث مربوط به زنان و تشکیلات مستقل آنان باید دید آیا اصولاً درکی که اینها از برخورد کمونیستها نسبت به "تجمع های مستقل قشرهای تحت ستم" ارائه میدهند درک درستی است یا نه!

تا آنجا که از بحث کلی مطرح شده استنباط میشود میتوان گفت که اینها در حالیکه خود را معتقد به وجود طبقات در جامعه و ضرورت وجود یک حزب کمونیست برای مبارزه با سرمایه داری قلمداد میکنند، از درک این حقیقت ساده عاجزند که کمونیستها آن شکل خاص و مستقلی را مورد تأیید قرار میدهند که بتواند در راستای تحقق اهداف طبقه کارگر حرکت نماید یا بهر حال در جهت مغایر با آن اهداف نباشد.

در اینصورت بالطبع یک حزب یا تشکیلات کمونیستی، ضمن پشتیبانی از آن شکل دافعا خواهد کوشید به مبارزه با انحرافات درونی آن پرداخته و مشوق اتخاذ مواضع انقلابی از طرف آن شکل گردد. بعنوان مثال دفاع از شکل نموکر لیتی که در راه تحقق خواستهای نموکر لیتیک معینی مبارزه میکند، لکیدا لازم است. در رابطه با چنین تشکلهایی است که کمونیستها باید بکوشند با تبلیغ مواضع خویش، شکل مزبور را به اتخاذ مواضع هر چه صحیحتر و رادیکال تر رهنمون شوند. و الا در رابطه با شکل هایی که تحت نام دفاع از این یا آن قشر یا گروه و دسته تحت ستم در جامعه، جز به ایجاد موانع و انحراف بر سر راه تحقق اهداف انقلابی نمی پردازند، کمونیستها راهی جز مبارزه برای افشاء و طرد آن تشکیلات نمیتوانند در پیش گیرند. تصور کنید که کسانی با تبلیغ آتشین ناسیونالیسم و اثبات باصطلاح برتری فلان ملت نسبت به ملت های دیگر و بطور کلی در جهت تحقق اهداف صرفاً ناسیونالیستی تشکیلی برای خود بوجود آورده اند. این شکل مسلماً مدعی خواهد بود که در راه خواستهای فلان ملت تحت ستم مبارزه میکند، ولی در واقعیت امر چنین تشکیلی مبارزه مردمی را که خواهان رهایی از ستم ملی میباشند، به کجراه برده و حق آنان را در تعیین سرنوشت خود در یک شرایط نموکر لیتیک ضایع مینماید. شکی نیست که برخورد مترقی و انقلابی در چنین مواردی حکم میکند که کوشش پیگیرانه ای برای افشاء نظرات انحرافی شکل مزبور و در نهایت

تضعیف و طرد آن به عمل آید.

بنابر این در مورد تشکیلات مستقل زنان نیز باید با دید طبقاتی به مسأله نگریست و از نقطه نظر منافع طبقه کارگر و تنها با این معیار تشخیص داد که آیا وجود چنین تشکیلاتی در راستای اهداف انقلابی طبقه کارگر قرار دارد یا برعکس به تحقق آن اهداف زیان وارد میکند. به خصوص که در واقعیت امر رهایی زن با رهایی طبقه کارگر گره خورده است. این بحث را مجدداً در جایی دیگر دنبال خواهیم کرد. اکنون ببینیم در کل، ضرورت تشکیلات مستقل زنان از نظر هواداران چنین تشکیلاتی در چیست و این تشکیلات چه هدف های استراتژیکی را میتواند تعقیب کند و به کجا خواهد برسد و به عبارت روشن تر فعالین چنین تشکیلاتی که مدعی دفاع از حقوق زن میباشند شرایط احقاق کامل حقوق زن را چه میدانند و رهایی زن را در تحقق چه شرایط اقتصادی - اجتماعی جستجو میکنند؟!

قبل از شروع بحث لازم است روی این نکته نیز تأکید شود که ایده تشکیلات مستقل زنان آنطور که بعضی ها جلوه میدهند از درون مبارزات زنان در ایران برخاسته است. این ایده ای است قدیمی و متعلق به جنبش بورژوائی آزادی زن در جوامع غرب و حقیقت را بخوایم هواداران ایرانی ایده مزبور جز به کار تقلید برادران و خواهران غربی خود مشغول نیستند. هر چه آنها ریخته اند اینها یک به یک مشغول جمع آوری اند. حتی جملاتی از این قبیل که: "تجربه مبارزه در درون سازمانهای چپ نشان داد که مرد سالاری در این سازمانها نیز حاکم است (چون عمدتاً اکثر اعضایشان را مردها تشکیل میدهند) و بنابر این زنان باید تشکیلات مستقلی برای خود بوجود آورند و غیره که اینجا و آنجا در توجیه ایده مذکور عنوان میشود، یک نظر عاریتی برگرفته از فیمینست های غربی است. هم از اینرو، میتوان بدون آنکه لازم باشد الزماً با شخص یا جریان

لاجرم باید به این نتیجه رسید که اشتراک دارائی عاقلانه و درست نیست. زیرا که عضوی از خانواده سنگ سهمیه بیشتری از دارائی را به سینه میزند.... همین رابطه بین بچه هائی هم پدید میآید که معاش پدر و مادر بیکار خود را تامین میکنند..... همانسان که زن در جای دیگر، در اینجاها هم بچه ها آقای خانه اند. نمونه ای از این را "ترد اشلی" در نطق خود (نشست مجلس عوام ۱۵ مارس ۱۸۲۲) بدست میدهد. مردی دو دختر خود را به این علت که در عرق فروشی بودند، تنبیه میکند و اینها میگویند که از اینکه دستور بشوند خسته شده اند، و میگویند برو به جهنم. ما باید خرج تو را بدهیم و در حالیکه تصمیم میگیرند درآمد کارشان را برای خودشان نگه دارند، از خانه پدری اسباب کشی کرده و پدر و مادر را به دست سرنوشته‌شان می سپارند...."

۶- عین جمله لنین به این صورت است: "شما می بایست بر ارتباط ناگسستی بین موقعیت اجتماعی و انسانی زنان و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید تاکید بنمائید. این خطی نیرومند و محو نشدنی علیه جنبش بورژوازی برای "آزادی زنان" میکشد". نگاه کنید به "خاطرات من از لنین" نوشته کلارز تکین)

۷- مطالب داخل گیومه از مقاله "زنان نباید مرعوب" حزب کمونیست کارگری "شوند". مندرج در نشریه "دفترهای کارگری سوسیالیستی" شماره ۲۰ نقل شده است.

رابطه فرمانبرداری و فرمانروائی، بالا نستی و فروستی، آقائی و نوکری را تبلیغ میکند. تنها در اینجا ایده منکور کمی رنگ و لعاب به اصطلاح علمی به خود گرفته است.

۴- رجوع کنید به "منشاء خانواده و مالکیت خصوصی" اثر گرتنر انگلس.

۵- انگلس در کتاب خود "وضع طبقه کارگر در انگلستان" ضمن تشریح شرایطی که در آن سرمایه داران جهت استفاده از نیروی کار ارزان زنان و کودکان وسیعا به استخدام آنها در مراکز تولید پرداخته و باعث بیکار سازی وسیع مردان کارگر شده بودند و در نتیجه روابط خانوانگی معمول زیر و رو گشته، زن "نان آور" خانه و مرد محکوم به انجام کارهای خانگی شده بود، نمونه های قابل تعمقی از اثراتی که چنین وضعی بر روابط خانوانگی کارگران به جای گذاشته بود را بدست میدهد.

در همین رابطه انگلس نوشت: "ما باید اعتراف کنیم که اینگونه ولرونگی تمام و کمال موضع زن و مرد، فقط از آنجا میتواند ناشی شود که زن و مرد از همان آغاز در رابطه نادرستی قرار گرفته اند. اگر سلطه زن بر مرد آنگونه که توسط نظام کارخانه ای ضرورتا ایجاد شده، غیر انسانی است، لاجرم باید سلطه اولیه مرد بر زن هم غیر انسانی باشد. اگر زن حالا میتواند - انسان که مرد در گذشته میتوانست - برتری خود را بر این مبنا که بخش عمده دارائی مشترک، نه این، بلکه همه آن را تامین میکند، قرار دهد،

سیاسی مشخصی وارد پلمیک شد، بطور کلی هواداران ایده تشکیلات مستقل را مورد خطاب و برخورد قرار دهیم. کاری که در این مقاله - البته با یک استثناء - دنبال میشود. ادامه دارد

سعادتی - تیر ۷۴

--- --

پاورقی ها:

۱- این امر که چگونه سرمایه داران از حفظ سنن و فرهنگ های ارتجاعی که منکر حقوق اجتماعی زن میباشند به نفع خود استفاده میکنند و چطور حفظ خانواده در شکل کنونی خویش به منفعت آنهاست (شکلی که در آن مرد "نان آور" اصلی محسوب میشود و زن وظیفه خانه داری و تربیت فرزندان را به عهده دارد) میتواند موضوع مقاله جداگانه ای گردد.

۲- اشاره به آیه ای از قرآن (سوره ۲، آیه ۳۳) که میگوید: مردان کار اندیش زنانند. برای اینکه خدا بعضی کسان را بر بعضی دیگر برتری داده و برای اینکه از مال های خویش خرج کرده اند. زنان شایسته فرمابری اند.....

۳- این دروغی است که برای تائید برتری مرد نسبت به زن عنوان میشود و از همان ایده ارتجاعی سرچشمه میگیرد که اساسا منکر برابری و مساوات بین انسانها بوده و



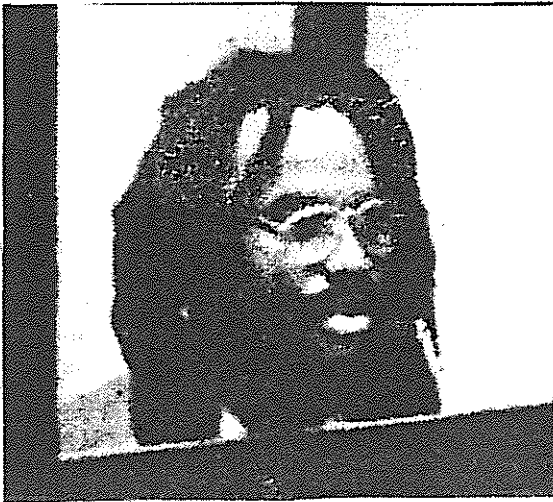
برای نجات مومیا ابوجمال

از صفحه ۱۳

خواستار شد که تمامی کتابهای منتشر شده توسط این انتشاراتی را بایکوت نمایند.

هرچه زمان اجرای حکم مرگ ابوجمال نزدیکتر میشود واضطر میگرد که این تنها ابوجمال نیست که باید به هر بها به سکوتی بیدی وادار گردد. رهبر سندیکای زرد پلیسی یاد شده چندی پیش نه تنها خواستار یک صندلی

سلولهای مرگ در سراسر کشور زده شده و گامهائی تازه در خیزشی به سوی مرگ برداشته شده است. ایالاتی که هنوز یک نسل را از میان برنداشته اند، ماشینهای خود را به حرکت در می آورند: ماشینهای برق به صدا در می آیند، سمها در هم آمیخته میشوند و گازها اندازه گیری شده و مهیا میگردند. سلولهای ساکت و بی صدا در انتظارند تا دستوری از راه برسد و جانی دیگر گرفته شود."



برای نجات مومیا ابوجمال از مرگ اقدام کنید!

(تلخیص از نادر ثانی)

روز ۹ ماه دسامبر سال ۱۹۸۱ به وقوع پیوست. در آن روز مومیا سوار یک تاکسی بود که به ناگهان از شیشه تاکسی نظاره گر آن شد که یک پلیس در حال زدن برادر او در خیابان میباشد. مومیا از تاکسی پیاده شده و برای رها کردن برادر خود از دست پلیس به طرف آنان حرکت نمود. آنچه که دقیقاً در این مرحله به وقوع پیوسته است نامشخص میباشد. آنچه که مشخص است آن است که در این هنگام بر اثر صورت گرفتن یک تیراندازی، پلیس منکور به قتل رسیده و مومیا با جراحتهی شدید و خونریزی ای خطرناک بیبوش نقش بر زمین میگردد. پس از چند دقیقه نیروهای پلیس به محل درگیری رسیده و پس از چند روز در بیمارستان، مومیا به اتهام قتل عمد پلیس یاد شده بازداشت میگردد.

در هنگام محاکمه مومیا، پلیس از شهادت دو نفر، که خود مورد اتهام قرار داشته و از اینرو برای رهائی خویش چندین بار اظهارات خود را تغییر داده و سرانجام آنچه را که خواسته پلیس بود بیان داشتند، استفاده تعیین کننده ای نمود. این افراد اظهار داشتند که در هنگام درگیری نخست مومیا به سوی پلیس تیراندازی کرده و سپس پلیس منکور، که در این هنگام دیگر مجروح نقش بر زمین شده بود، از اسلحه خود استفاده کرده و به سوی مومیا تیراندازی نموده بود. جالب اینجاست که شاهدین دیگری که اظهار میداشتند که فرد سومی به سوی پلیس تیراندازی کرده و سپس

در خلال مدتی نماینده تبلیغاتی این جریان در ایالت پنسیلوانیا گردید. پس از متلاشی شدن پلنگان سیاه، که به دلیل فشار شدید پلیسی و انتصابات درونی به وقوع پیوست، جمال توانست به یکی از رادیوهای محلی پیوسته و بعنوان خبرنگار این رادیو مشغول به کار گردد. دیری نگذشت که به دلیل تهیه و پخش رپورتاژی در مورد یکی از سازمانهای نظامی - سیاسی سیاهان امریکا به نام "موو" از کار خود برکنار گردید. در سال ۱۹۷۸ زمانیکه وی نظاره گر محاصره مقر سازمان "موو" توسط پلیس و یورش به آن بود، در جریان درگیری و تیراندازی یکی از افراد پلیس به قتل رسید. به این دلیل بود که تعداد زیادی از ولستگان به این جریان دستگیر و زندانی شده و یا مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. مومیا از جمله افرادی بود که از این تاریخ مورد فشار و کارشکنی شدید پلیسی قرار گرفتند.

در آغاز دهه ۱۹۸۰ مومیا به ریاست سندیکای روزنامه نگاران سیاهپوست در فیلادلفیا انتخاب گردیده، با نظرات سوسیالیستی خود به کوشش خود در راه ادامه دفاع از حقوق حقه سیاهپوستان امریکا ادامه داده و بینگونه اسباب خشم بیش از پیش نیروهای دست راستی مسلط بر پنسیلوانیا و ایالات متحده امریکا گردید.

آنچه که باعث شده است مومیا ابوجمال امروز در انتظار مجازات مرگ باشد آن است که در

ایالات متحده امریکا میخوامد روز ۲۶ مرداد ماه، ۱۷ لغوست، مومیا ابوجمال روزنامه نگار سوسیالیست را به جوخه اعدام بسپارد! این تنها نشان دادن یک همبستگی گسترده بین المللی است که میتواند وی را از مرگ نجات دهد. نوشته زیر به منظور تاکید بر همبستگی بین المللی بین نیروهای مترقی و انقلابی و دفاع از مومیا ابوجمال بر روی کاغذ آمده با استفاده از مقاله ای که در شماره ۲۸ نشریه سوئدی "انترناسیونال" مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۵، ۲۲ تیرماه ۱۳۷۴ تهیه شده است.



مومیا ابوجمال که ۴۱ ساله شده است، فعالیت گسترده اجتماعی و سیاسی خود را از زمانی که بیش از ۱۲ سال نداشت آغاز نمود. در فضای شدیداً نژادپرستانه موجود در پنسیلوانیای آن زمان قرار بود که یک نژادپرست نطقی در فیلادلفیا، زانگام مومیا، ایراد بنماید. مومیا و سه نوجوان همسن وی برای اعتراض به ایراد این نطق در محل ایراد نطق جمع شده و شروع به اعتراض به محتویات این نطق کرده بودند که مورد ضرب و جرح شدید ناظرین نژادپرست قرار گرفتند. به گفته خود وی به اینگونه، و از طریق ایراد قهری ضدانقلابی بود که او در سال ۱۹۶۸ به جمع مبارزان، پلنگان سیاه پیوند داده شد. دیری نگذشت که ابوجمال شروع به نوشتن در ارگان این سازمان نموده و پس از مدتی کوتاه

از محل وقوع حادثه فرار کرده بود هرگز برای شهادت به دادگاه فرخوانده نشنند! مطلب جالب دیگر آنکه به موجب نتیجه تحقیقات یک کارشناس، تیری که به مومیا ثابت کرده بود از بالا به سوی وی شلیک شده و از اینرو به هیچوجه نمیتواند از سوی یک پلیس نقش بر زمین شده، به سوی وی شلیک شده باشد. از نکات خواندنی دیگر آنکه در روزهای نخست پس از درگیری، برخلاف عرف موجود، دستها و لباسهای مومیا هرگز برای تایید یا عدم تایید تیراندازی از سوی وی پس از بازداشت وی مورد بررسی قرار نگرفتند. این تنها سه نمونه از تمامی مسائلی است که در صحت اظهارات دادستان، درستی تحقیقات پلیس و در نتیجه رای دادگاه دال بر محکومیت ابوجمال تردید برمی انگیزد. آگاهان امور قضائی اظهار میدارند که حتی اگر مومیا به سوی پلیس یاد شده تیراندازی کرده و موجب مرگ وی شده باشد، یا در نظر گرفتن شرایط ارتکاب جرم، محکوم کردن وی به جرم قتل عمد و محکوم ساختن وی به شدینترین مجازات در مورد این جرم کاملاً نادرست میباشد. درست از اینرو بود که پلیس پنیسلوانیا که به ناچار بودن خود برای نشان دادن عمدی بودن قتل آگاهی کامل داشت برای محکوم ساختن وی از مقاله ای که مومیا در سال ۱۹۷۰ در نشریه سازمان پلنگان سیاه به نگارش درآورده بود استفاده نمود! در این مقاله مومیا از نقل قولی از مائوتسه دونگ که در آن گفته شده است "قدرت سیاسی از لوله های تفنگها برمیخیزد" استفاده کرده بود. دادستان در دادگاه با استفاده از این نوشته بیان داشت که جمال در خلال تمامی این مدت مترصد بوده است تا فرصتی پیش بیاید تا او به سوی یک پلیس تیراندازی کرده و وی را به قتل برساند و درست از این رو قتل عمدی بوده است! هیات ژوری دادگاه کاملاً خود را در اختیار دادستان و پلیس گذاشته و با وجود تمامی مسائل یاد شده رای به محکومیت مومیا دادند.

در خلال ۱۳ سال زندانی بودن خود مومیا به روزنامه نگاری خود ادامه داده و از گوشه

سلول خود مقالاتی را که در تمامی آنها وی از توده های فقیر و تحت فشار حمایت نموده است به نگارش درآورده است. بسیاری از این مقالات در روزنامه ها و نشریات سیاسی و اجتماعی به چاپ رسیده و یا از ایستگاه های رادیوهای مرفقی پخش گردیده است. درست از این رو از سوی نیروهای مبارز به ابوجمال لقب "صدای توده های مورد ظلم قرار گرفته" داده شده و او بمثابة نمادی برای مبارزه با مجازات مرگ و نژادپرستی موجود در دستگاه قضائی ایالات متحده امریکا مبدل گردیده است. شاید درست از این روست که نیروهای دست راستی و در رأس آنان پلیس امریکا به هر بهانهی خواستار اجرای مجازات مرگ وی میباشند.

چند روزی پیش به اجرای مجازات مرگ مومیا ابوجمال باقی نیست و بسیاری از نیروهای مرفقی و انقلابی در ایالات متحده امریکا و سایر کشورها به مبارزه خود برای لغو آن شدت بخشیده اند. از جمله این نیروها میتوان از خواننده مرفقی "هاری بلاقونته"، هنرپیشه پیشرو "وویی گلبرگ" و برخی از سندیکاهای کارگری در آلمان و افریقای جنوبی نام برد.

در اطلاعیه ای که سازمان عفو بین الملل در مورد مومیا ابوجمال نوشته و به چاپ رسانده است آمده که این سازمان گذشته از ضدیت و مبارزه دائمی خود با مجازات مرگ از این امر که به احتمال فراوان تاکید دادستان بر نقطه نظرات مومیا ابوجمال بر اعضای هیات ژوری تأثیری تعیین کننده گذاشته است دچار نگرانی شدید میباشد.

وکیل ابوجمال، "لئونارد وین گلاس" معتقد است که او اطمینان دارد که در صورت از سر گرفته شدن مجدد محاکمه ابوجمال، دادگاه جدید مطمئناً رای به برائت وی خواهد داد. او در صفحه اول گزارشش در بیش از ۳۰۰ صفحه که وی بلافاصله پس از توشیح مجازات مرگ ابوجمال توسط فرماندار پنیسلوانیا به دادگاه ارسال کرده و در آن به

لشقیهاات پلیس، دادستان و دادگاه نخست شماره نموده است از جمله نوشته است: "ابوجمال در مورد جرمی که مرتکب آن نشده است محکوم شده است. محکومیت وی به مرگ تنها دلیل نقطه نظرات سیاسی و تاریخ مبارزات سیاسی او به انجام رسیده است."

در شرایط کنونی، زمانیکه فضای سیاسی ایالات متحده امریکا هرچه بیشتر به سوی راست در حرکت میباشد، دفاع از مومیا ابوجمال و خواست برحق لغو مجازات مرگ وی بیش از هرچه به نشان دادن همبستگی بین المللی نیازمند است. به یاد داشته باشیم که این دفاع در زمانی صورت میگردد که یکی از دلائل انتخاب "توماس ریذج" جمهوریخواه راست به فرمانداری پنیسلوانیا آن بود که وی بر "قراری قانون و نظم (از نوع امپریالیستی آن) بافشاری بسیار می نمود.

امروز زمانی است که سندیکای زرد پلیس در فیلادلفیا از تمامی امکانات خود برای اجرای حکم مرگ مومیا استفاده میکند. مومیا ابوجمال در زمانی که ایستگاه رادیویی "ان پی آر" تحت فشار سندیکای یاد شده و اظهارات و تهدیدات سناتور جمهوریخواه و پرنفوذ امریکا "یاب دول"، دال بر تلاش وی برای لغو کمکهای مالی دولتی به این رادیو در صورت پخش برنامه هائی از قبیل پخش برنامه های تهیه شده توسط مومیا ابوجمال تصمیم به عدم پخش بسیاری از این برنامه ها گرفته است در سلول خود در انتظار مرگ میباشد. حمایت از وی باید در زمانی صورت بگیرد که نیروهای دست راستی خود از تمامی امکانات خود برای جلوگیری از چاپ و پخش کتابی که ابوجمال تحت نام "زندگی از درون سلول مرگ" به نگارش درآورده است به کار برده و زمانیکه با وجود این فشارها یک انتشاراتی کوچک، به نام آیسون و سلی، تصمیم به چاپ این کتاب گرفت از جمله بوسیله هاولیما اعلامیه ای را در اطراف این انتشاراتی پخش نمودند که در آن از جمله نوشته شده بود: "این موسسه انتشاراتی به یک قاتل پلیس پول میدهد!" و در آن از همگان

نگاهی به یک اطلاعیه

میدهند" به نظر ما کار درست آن است که کوشش شود اتفاقاً همه مسائل از قیل سازماندهی شده و در یک تظاهرات مشترک جایی برای "لیتکار" های فردی "بنا به تجربه گذشته" باقی نماند. ولی مسئله بر سر آنست که به هر حال و قتی پس از انجام عمل معلوم شد دوستی "انقلابی" به لیتکار خود و بنا به تجربه گذشته "اش نسبت به اقدامی زده که مخالف نظر و خواست دیگران بوده است، باید صراحتاً به اقدام فردی خود اعتراف نموده و انتقاد از خود بنماید. به این ترتیب بروز اشکال در یک عمل مبارزاتی به جای اینکه به موضوع اختلاف تبدیل شود، تصحیح گشته و تجربه آن در عمل بعدی به نحوی مثبت بکار گرفته خواهد شد.

۳- دوستان "انقلابی" ما که خود نیز به خودسرانه بودن اقدام خویش بخوبی واقفند، به جای انتقاد از خود در توجیه اقدام خویش در اطلاعیه مورد بحث نوشته اند یکی دیگر از حرکت‌های "خودسرانه" نماینده دفترها این بود که بدون مشورت با دیگران یکی از برگزارکنندگان این تظاهرات (نماینده "چریک‌های فدائیی خلق ایران") را به جای خود به عنوان نماینده همه به راندیو بی بی سی معرفی کند" و در ادامه مطلب می‌نویسند "اگر قرار است به کارهای خودسرانه نماینده دفترها اعتراض شود، باید به همه کارهای او اعتراض شود." جا دارد از این دوستان پرسیده شود که در جریان یک حرکت جمعی چگونه به خود اجازه دهید که "بدون مشورت با دیگران" و بدون هرگونه تصمیم جمعی "خودسرانه از سوی خود، رفیقی را به "عنوان نماینده همه" تعیین کرده و چنین اقدامی را با این بیان که "در

مطالعه این اطلاعیه که ما جهت اطلاع خوانندگان "پیام فدائیی" به انتشار آن مبادرت ورزیده ایم، البته خود گویاتر از هر توضیحی آشکار میکند که ارسال اعلامیه تظاهرات منکوب به سفارت جمهوری اسلامی، تصمیم جمعی سازماندهندگان آن تظاهرات نبوده است و نماینده "دفترهای کارگری سوسیالیستی" بر اساس باورهای خویش که از آن بمثابه "روال همیشگی" و "عادی" کار نام میبرد، به "لیتکار" خود اقدام به چنان کاری نموده است. معهذا لازم میبینیم نکاتی را در اینجا یادآور شویم:

۱- لگن ارائه اعلامیه تظاهرات بر علیه رژیم جمهوری اسلامی به سفارت این رژیم "روال همیشگی" و کاری "عادی" برای "دفترهای کارگری سوسیالیستی" تلقی میشود، برای ما اینطور نیست. در نتیجه درست آن بود که "دفترهای کارگری سوسیالیستی"، دیگر سازماندهندگان تظاهرات را پیشاپیش از سبک کار مورد پذیرش خود آگاه میساخت و در نشست سازماندهی تظاهرات مزبور موضوع را مطرح مینمود تا ما هم به نوبه خود مخالفتمان را با چنان روال کاری اعلام داریم.

۲- در اعلامیه منکوب آمده است که "در چنین فعالیتهایی همه مسائل را از قیل نمیتوان برنامه ریزی کرد و سازماندهندگان به لیتکار خود برخی کارها را بنابه تجربه گذشته انجام

ما در این شماره از "پیام فدائیی" اقدام به درج اطلاعیه ای نموده ایم که از طرف "دفترهای کارگری سوسیالیستی" صادر شده است. لذا توضیح مسائلی را در این رابطه ضروری میدانیم.

همانطور که میدانید در گزارش مربوط به تظاهرات ۲۴ فروردین (*) که در شماره قبلی "پیام فدائیی" درج شد ما ارسال اعلامیه این تظاهرات به سفارت جمهوری اسلامی را از طرف نماینده "دفترهای کارگری سوسیالیستی" اقدامی خودسرانه خوانده و آنرا چه از این زاویه که در جریان اتحاد عمل های مبارزاتی جایی برای "اقدامات فردی" وجود ندارد و چه از زاویه اینکه با توجه به ماهیت و عملکرد جمهوری اسلامی پاسخ کارگران و زحمتکشان ما به چنین رژیم ددمنشی جز سرنگونی بی چون و چرای آن از طریق اعمال قهر انقلابی نمیباشد، محکوم نمودیم. (** ولی متأسفانه گروه مزبور به جای پذیرش اشتباه خویش و انتقاد از عمل خودسرانه نماینده خود، ضمن چاپ اطلاعیه ای که رونوشت آن نیز برای ما ارسال گردیده است، اعتراض ما را "غیرموجه و مغرضانه" قلمداد نموده و به دفاع از عملکرد رفیق نماینده خود برخاسته است.

اینکه بخواهیم وارد بحث انگیزه های این سازمان در درج چنان مطلبی بشویم، یادآوری میکنیم حال که سازمان مزبور از محتوا و بعد واقعه پیش آمده در تظاهرات ۲۴ فروردین مطلع گشته، باید ضمن تکذیب گزارش نادرست خود از آن تظاهرات، به توضیح واقعیت مسئله بپردازد و به این وسیله اشتباه خود را تصحیح نماید.

** ظاهراً بدلیل بی اطلاعی از مسائل تظاهرات مورد بحث، سازمان چریک‌های فدائیی خلق ایران "قلیبت" در شماره ۲۷۷ نشریه خود ضمن درج گزارش نادرستی از آن تظاهرات ادعا نمود که گویا شرکت کنندگان در تظاهرات "خواستار ملاقات با سفیر جمهوری اسلامی" شده اند. ما بدون

* منظور تظاهراتی است که در تاریخ فوق الذکر در حمایت از مبارزات خونین مردم ستم‌نیده "اسلام شهر" و در اعتراض به سرکوب وحشیانه آن، بوسیله رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی از طرف تعدادی از نیروهای سیاسی در جلوی سفارت جمهوری اسلامی در لندن سازمان داده شد.

بدلیل "تجربه" طولانی شان در آن، با طرح مسائل غیر واقعی سعی در کم رنگ جلوه دادن آن مینمایند. ولی اگر مخدوش کردن مسائل برای لاپوشانی موضوع اصلی از تجربه دوستان "انقلابی" ما ناشی میشود، بدون شک در مورد مشخص ارتباط دادن اعلام محکومیت اقدام خودسرانه مورد نظر با موضوع اعتقاد به "مبارزه مسلحانه" آنهم در "خیابانهای لندن" حتما باید از کمی شعور سیاسی نشأت گرفته باشد.

ما بیشتر از این بحث در رابطه با اعلامیه "دفترهای کارگری سوسیالیستی" را لازم نمیبینیم تنها باید تاکید کنیم که در مبارزه جدی بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی جایی برای برخورد های کوچکانه از آن نوع که در اعلامیه مذکور دیده میشود، وجود ندارد.

۲- در اطلاعیه مزبور در توجیه این اقدام خودسرانه آمده است که: "دوستان "انقلابی" گویا فراموش کرده اند که همه ما در یک جامعه بورژوازی بسر میبریم و از ابزار موجود تبلیغاتی بایستی استفاده کنیم. برای هر فرد بی غرض و یا کمی شعور سیاسی روشن است که ما در خیابانهای لندن در حال "مبارزه مسلحانه" در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیستیم! که امر تبلیغاتی مانند ارسال نامه اعتراضی را مردود و محکوم اعلام کنیم، به هر حال مگر محتوای این نامه مورد توافق همه شرکت کنندگان نبود؟"

بلی! محتوای "نامه" (اعلامیه) مورد توافق همه شرکت کنندگان بود ولی در اینجا بحث بر سر توافق یا عدم توافق روی متن اعلامیه مزبور نیست، بلکه بحث بر سر نفس ارسال آن به سفارت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی میباشد. امری که دوستان "انقلابی" ما گویا

چنین فعالیت هائی همه مسائل را از قیل نمیتوان برنامه ریزی کرد" توجیه نمائید. در ضمن "مقام" صحبت با بی بی سی را چه کسی به شما تقویض کرده بود که شما نیز "بدون مشورت با دیگران" رفیق ما را به جای خود قرار دادید؟ البته آنچه شما در این مورد میگوئید با واقعیت تطبیق ندارد. تا آنجا که ما میدانیم معرفی رفیق نماینده ما به خبرنگار بی بی سی با مشورت و تأیید اکثر برگزار کنندگان تظاهرات صورت گرفت و در مورد آن در همان محل تظاهرات بحث و مشورت شد. ولی بطور کلی با اعتقاد به اینکه در حرکت های مبارزاتی مشترک همه کارها باید بر اساس "تصمیم جمعی" سازمان یابد، ما بر آنیم که هرگونه حرکت فردی که اصولاً با روح حرکت جمعی مغایرت دارد، باید شدیداً محکوم شود و در این رابطه نه میتوان به "عدم مشورت با دیگران" افتخار نمود و نه با استناد به "تجربه" به توجیه کار پرداخت.



دفترهای کارگری سوسیالیست های انقلابی ایران

در باره «اعتراض» های غیر موجه و مغرضانه در تظاهرات مقابل سفارت

در پی سرکوب تظاهرات مردم و اسلام شهره در تاریخ پنجشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۷۴ تظاهرات ایستاده ای توسط برخی از گروه های سیاسی (انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، چریکهای فدایی خلق ایران، دفترهای کارگری سوسیالیستی، سازمان کارگران انقلابی و راه کارگره و کانون ایرانیان لندن) ترتیب داده شد. در طی این تظاهرات نماینده دفترهای کارگری سوسیالیستی، از مدیر داخلی کانون ایرانیان لندن که در تظاهرات حضور داشت خواست که اطلاعیه اعتراضی ای که به همین مناسبت انتشار یافته بود را همراه با یکی از مأمورین انتظامی به سفارت تحویل دهد. پس از آن مأمور انتظامات به درب سفارت رجوع کرد و مسئله را با دربان سفارت در میان گذاشت، و او هم جواب منفی داد. مأمور انتظامات نیز پاسخ را به صف تظاهر کنندگان آورد و همه را در جریان گذاشت.

در پی این واقعه، گزارشات نا درست و اعتراضاتی از طرف برخی مطرح شده، که در زیر پاسخ خود به آنها را بیان می کنیم:

معترضین اعلام می کنند که نامه ای توسط نماینده ما و بطور "خودسرانه" به سفارت داده شده است.

اولاً، این یک اتهام بی اساس و خلاف واقعیت است (همانطور که در بالا اشاره شد، این واقعه کاملاً بطور عادی و طبق روال همیشگی کار انجام گرفت و توطئه مخفیانه ای در کار نبود).

ثانیاً، اعتراض به هر سفارتی از طریق ارسال نامه اعتراضی در تظاهرات امری عادی و بخشی از اقدامات هر تظاهرات اعتراضی ای را در بر می گیرد. این عمل در مقابل سفارتخانه های دولت های بورژوا بارها انجام گرفته بود (چه در بریتانیا

و چه سایر کشورها) و مایه هیچگونه اعتراضی تا کنون نگشته است. چنانچه دادن نامه اعتراضی به سفارتخانه‌های ایراد داشته باشد، اعتراض در مقابل آن سفارت نیز بایستی همان ایراد را داشته باشد. دوستان «انقلابی» گویا فراموش کرده‌اند که همه ما در یک جامعه بورژوازی بسر می‌بریم و از ابزار موجود تبلیغاتی بایستی استفاده کنیم. برای هر فرد بی‌غرض و با کمی شعور سیاسی روشن است که ما در خیابانهای لندن در حال «مبارزه مسلحانه» در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیستیم! که امر تبلیغاتی مانند ارسال نامه اعتراضی را مردود و محکوم اعلام کنیم. بهر حال مگر محتوای این نامه مورد توافق همه شرکت‌کنندگان نبود؟ مگر طرح تحویل این نامه در مقابل همه شرکت‌کنندگان و بنا مشورت مدیر کانون ایرانیان صورت نگرفت؟ آیا واقعاً دوستان «انقلابی» تصور می‌کنند مثلاً دولت ترکیه مترقی‌تر از دولت ایران است؟ که ارسال نامه اعتراضی به آن سفارت را بلا ایراد می‌بینند و تحویل نامه به سفارت ایران را محکوم اعلام می‌کنند؟

اضافه بر اینها، در طول ۱۷ سال سرکوب جمهوری اسلامی هزاران طومار و نوشته کتبی در اعتراض به انواع و اقسام اجحافات و بی‌حقوقی طبقه کارگر از طرف کارگران مبارز در ایران به نهادهای دولتی جمهوری اسلامی ارسال گردیده است. بنابراین، این «حامیان» سرسخت کارگران و زحمتکشان ایران، باید تمام این اعتراضات کارگری را مردود و محکوم اعلام کنند!

ثالثاً، این عمل «خود سرانه» نبوده است. در طی تدارک این تظاهرات مسائل دیگری پیش آمد که در مورد هیچیک تصمیم جمعی‌ای اتخاذ نگردید. در چنین فعالیتهایی همه مسایل را از قبل نمی‌توان برنامه ریزی کرد و سازماندهندگان به ابتکار خود برخی کارها را بنا بر تجربه گذشته انجام می‌دهند. برای مثال یکی دیگر از حرکت‌های «خود سرانه» نماینده دفترها این بود که بدون مشورت با دیگران یکی از برگزارکنندگان این تظاهرات (نماینده «چریکهای فدائی خلق ایران») را به جای خود به عنوان نماینده همه به رادیو بی.بی.سی معرفی کند تا مصاحبه‌ای انجام گیرد و همان روز از آن رادیو در ایران منعکس شود. بنابراین اگر قرار است به کارهای «خود سرانه» نماینده دفترها اعتراض شود، باید به همه کارهای او اعتراض شود. و نه تنها آن کارهایی که می‌توان خمیرمایه تبلیغات سوء قرار گیرد.

بنابراین، دادن اطلاعیه اعتراضی به سفارت جمهوری اسلامی، همانطور که مکرراً در معرکه‌های اخیر این جریان‌ها در «کانون ایرانیان لندن» نیز توضیح داده شده است، نه تنها اقدامی غیراصولی نیست بلکه به افشاء هر چه بیشتر جنایات جمهوری اسلامی در محافل خارج از ایران کمک می‌رساند. اعتراض به چنین اقدام تبلیغاتی نیز «انقلابی‌گری» را نشان نمی‌دهد. نحوه سازماندهی فعالیت‌های عملی لحظه‌ای نیز همیشه ایرادات این چنینی خواهد داشت. چنانچه دوستان «انقلابی» مایل‌اند که کارهای «خود سرانه» صورت نگیرد (پیام فدائی، شماره ۳) یا اینگونه عمل‌ها را «اقدام راست روانه و شرم آور» تلقی می‌کنند (کاره اقلیت، شماره ۲۷۷)؛ اولاً باید در جلسات تدارکاتی این حرکت‌ها شرکت مرتب داشته باشند و ثانیاً به جای ارسال گزارش‌های کذب به نشریه خود، حداقل خود در تظاهرات شرکت کنند! و به جای اشک تمساح ریختن برای کارگران و زحمتکشان ایران، حداقل در راستای یک فعالیت درازمدت دفاعی بر اساس «اتحاد عمل» اقدام کنند.

هسته «دفترهای کارگری سوسیالیستی» - لندن

۱۰ ژوئن ۱۹۹۵

رونوشت به:

- «پیام فدائی» - ارگان «چریکهای فدایی خلق ایران». برای درج در شماره بعدی آن. در مقابل نوشته مفروضه و غیر موجه نشریه شماره ۳. علیه نماینده «دفترهای کارگری سوسیالیستی» در تظاهرات فوق.
- «کانون ایرانیان لندن». برای درج در شماره آتی نشریه «بیک». در اعتراض به قطعنامه «اضطراری» مجمع عمومی فلابی اخیر، علیه نماینده دفترها.
- «کار». سازمان چریکهای فدایی خلق ایران «اقلیت». برای درج در نشریه آتی. در اعتراض به اتهامات بی‌اساس مندرج در شماره ۲۷۷. لازم به تذکر است که «فعالین» این سازمان در انگلستان در هیچ یک از فعالیت‌های عملی علیه رژیم، همراه با سایر جریان‌ها سیاسی شرکت نمی‌کنند. اما هنگام ارسال گزارش به نشریه خود، به کذب تماس شفاهی طرح ارسال نامه اعتراضی به سفارت را توسط مأمور انتظامات و دربان سفارت را جنین برای خوانندگان خود می‌نویسند که گویا شرکت‌کنندگان «خواستار ملاقات با سفیر جمهوری اسلامی» شده‌اند!



ستون آزاد - دیدگاهها



در این شماره از "پیام فدائی" صفحاتی را بمثابة ستون آزاد، به درج نظرات و دیدگاههای خوانندگان نشریه اختصاص داده ایم. هدف این است که این ستون بستری برای طرح و برخورد با مسائلی گردد که ذهن روشنفکران مبارز را در شرایط کنونی لشغال نموده و بحث در مورد آنها به پیشبرد بهتر مبارزه کمک مینماید. از نظر خود ما - همانطور که در شماره نخست پیام فدائی مطرح نمودیم - مسائل اساسی که مبارزه لیدئولوژیک و تقابل اندیشه ها باید حول آنها صورت پذیرد، در شرایط کنونی، مسائلی میباشند که بحث در رابطه با آنها میتواند به درک علل بحران و پراکنندگی جنبش کمونیستی و چگونگی غلبه بر آن کمک کند.

در حال امیدواریم که "ستون آزاد" این امکان را برای خوانندگان بوجود آورد که بتوانند در بستر برخورد آزاد اندیشه ها، به درک های هرچه صحیح تری از مسائل دست یافته و باعث شفافیت و غنای هرچه بیشتر مسائل مطروحه گردند.

مسئله این ستون تنها با برخورد فعال رفقا و دوستانان "پیام فدائی" میتواند شکل بگیرد و برای دامن زدن به مباحثات، آنها باید نظرات مکتوب خود را برای ما ارسال دارند. شکی نیست که هیأت تحریریه "پیام فدائی" در چارچوب اهداف ستون آزاد، به درج نوشتجات ارسال شده مبادرت خواهد نمود.

با امید به برخورد فعال رفقا و خوانندگان نشریه و با تشکر فراوان از رفیق "ت" که در ارسال نظرات خود به ستون آزاد "پیام فدائی" پیشقدم بوده اند، به درج مطلب این رفیق میردازیم.

قبل از هر چیز انتشار مجدد نشریه را تبریک میگویم چرا که فکر میکنم استفاده از هر سلاحی برای مبارزه با بی عدالتی و استثمار و جهل و خرافه و در شکلهای گوناگون و متنوع خویش و با هر گونه بعد و گسترشش (حتی اگر فقط یک صدای اعتراض باشد) خود قدمی است در راه اعتلا و پیشبرد تکامل بشری و هستی.

مسائلی از قبیل بحران جهانی چپ، بحران تشکلات مبارز و پیشرو در ایران، پیچیدگی کنونی مسائل سیاسی و اجتماعی و نبود پاسخ و آلترناتیو عملی از جانب چپ، دیکتاتوری های هار و عنان گسیخته، خطاها و اشتباهات و همه و همه شاید پاسخی باشد برای تفسیر تا کنونی موقعیت اجتماعی، ولی وجود همه آنها دلیلی نبوده و نیست که نباید کاری کرد. فکر میکنم برای هر فرد یا تشکل انقلابی

رهائی و عدالت و لغوی بشری در گرو براندازی این نظام پوسیده میباشد. به همین دلیل فکر میکنم همواره و تحت هر گونه شرایطی وظیفه و یا کاری برای افراد معتقد به آزادی و آزادی وجود دارد حتی در تبعید و سکوت و درست به همین دلیل است که انتشار مجدد نشریه را تبریک میگویم.

اما در مورد وضعیت کنونی، این واقعیتی است که هیچ کدام از تشکلات دارای ارتباطی ارگانیک با توده ها نمیباشند و در واقع در بستر بحرانهای تشکیلاتی و لیدئولوژیک قرار دارند. منم در این نوشته خود قصد پرداختن به چگونگی و علت وجودی بحرانهای موجود را ندارم و در واقع بررسی همه جانبه و موشکافانه بحرانهای موجود از حیثه توانائی من خارج میباشد. ولی علیرغم همه اینها فکر میکنم نگرش به سه نوع لیدئولوژی، حداقل در

به هر دلیلی که باعث جدائی از توده ها و عدم توانائی عملی و لیدئولوژیکی به خواست توده ها باشد حتی اگر پروسه جدائی، تلاشی تشکیلاتی و سکوت در پیش داشته باشد خود این پروسه نیز در بطن خود پروسه دیگری را به همراه دارد که بالارزیابی و پایداری انتقادی از عملکرد خود بررسی هرچه بیشتر از معضلات و دشواریها، سعی در ترمیم و دررس گیری از واقعیات خواهد داشت و نتیجه منطقی این پروسه این خواهد بود که باید کاری کرد. و قطعاً فاصله عظیمی بین کاری باید کرد و هیچ نیاید کرد وجود دارد. البته وقتی از پروسه های مختلف فوق صحبت بمیان آمد، منظور از آنها برای فروپاشی تشکلاتی و یا اگر دست از کلی گویی درمورد وژه انقلابی بردارم درمورد افرادی است که به این حقیقت ایمان دارند که نظم کنونی حاکم بر جامعه بشری نظامی است جبار و دمنش و

تاریخ معاصر ایران میتواند کمکی برای روشنگری و زدودن زهرهای لیدئولوژیکی از بیکره جامعه باشد. بطور خلاصه آنها عبارتند از:

۱- تفکرات به اصطلاح

سوسیالیستی از نوع شوروی

۲- تفکرات مذهبی

۳- تفکرات ناسیونالیستی

قبل از هر چیز لازم است که به یک نکته اشاره ای داشته باشم. نداشتن آلترناتیو عملی و صریح به هیچ عنوان دلیلی بر این نیست که از زکر خرابیها و معضلات عظیمی که لیدئولوژی های نکر شده بر بیکره جامعه وارد نموده اند خودداری نمود و اصولا هرگونه تفکر و لیدئولوژی در بستر نقد همه جانبه لینگونه تفکرات است که خود قادر خواهد شد بدل به آلترناتیو عملی گردد.

۱- تفکرات به اصطلاح سوسیالیستی از نوع شوروی

در مورد تفکر یاد شده بالا فکر میکنم کمتر کسی پیدا شود که منکر نقش بغایت مخرب و ضدانقلابی آن در بین خلقها و کشورها تحت ستم باشد. یا نگرشی به تاریخ معاصر ایران، بخوبی آشکار است که این تفکر به جز خیانت و فریب توده های تحت انقیاد و ستم هیچگونه نقش دیگری را ایفا ننموده است و خود بررسی این توهمات و سردرگمی که تاثیر بی چون و چرایش را نه تنها در سازمانها و تشکلات (با درجه و شدت متفاوت) در سطح ایران، بلکه در سراسر جهان، محتاج نگرش عمیق و همه جانبه میباشد. البته خوشبختانه فروپاشی بلوک شرق، علیرغم تاثیر و شدت بخشی عمیق تر به بحران چپ در سراسر دنیا، حداقل این خوبی را در برداشت که پرچم دروغین حامیان به اصطلاح مارکسیست فرو افتاد و به سیطره سالیان دراز سوسیالیست نمایان و تاثیرات بی چون و چرایش در اتخاذ سیاستها و روابط داخلی و خارجی بسیاری از

سازمانها و تشکلات چپ در سراسر دنیا پایان داد.

۲- تفکرات مذهبی (اسلام)

امروز بیش از هر روز دیگر چهره بغایت ارتجاعی و ضد انسانی مذهب در بین توده های زجر کشیده روشن شده است. فکر میکنم این استدلال که مذهب رویناست و اصل و زیر بنا اقتصاد است و تنها در گرو یک دگرگونی عظیم اقتصادی و سیاسی است که میتوان به نقش مذهب پایان داد، تنها یک کلی گویی و بنوعی شانه خالی کردن از مبارزه بی لمان و صریح و رک با لیدئولوژی مذهبی میباشد. حداقل تاریخ معاصر به وضوح نشانگر این مسأله بوده که چگونه صاحبان قدرت با به کارگیری اهرم مذهب بزرگترین جنایات و نابرابری را در حق مردم اعمال داشتهاند. نادیده انگاشتن ماهیت وابسته جمهوری اسلامی از یکسو و نقش بغایت ارتجاعی مذهب از دگر سوی، چه قبل از قیام بهمین و چه بعد از آن از جانب بسیاری از تشکلات چپ، خود باعث سردرگمی و بروز تئوری های خام خیالی شده است. گفتن این مسئله که این رژیم قادر به حکومت برای مدت طولانی نیست و حتی بعضی ها برای آن مدت تعیین میکنند و یا عدم ارزیابی صحیح از میزان پایه های وسیع اجتماعی رژیم در ابتدای به روی کار آمدنش و در نتیجه قدرت سرکوبش که در این بین مذهب از اهرمهای مهم و حیاتی برای پیشبرد سیاستهای ضد انسانی اثن بوده و هست، همه و همه نشاندهنده نقش مخرب مذهب میباشد.

امروزه که بعضی ها زکر میکنند که باید به احساسات مذهبی مردم احترام گذاشته شود، حرفی بوج و بی معنی است. معنی دیگر این حرف این است که باید برای ناآگاهی و توهم دیگران احترام قائل شد و یک وقت کاری نکرد که از این توهم و ناآگاهی دست بردارند و یا گروهی از دمکراسی سخن گفته و معتقدند که هر کس میباید آزاد باشد که هر دین و مرامی

را که میخواهد انتخاب کند. البته که هر فرد میبایست آزاد باشد که این کار را بکند ولی آیا این بدین معناست که کمونیستها و یا افراد مترقی میبایست دست از افشاء نقش مخرب و ارتجاعی مذهب بشویند تا بدین وسیله مثلا احترامشان را به دمکراسی نشان دهند و آیا اصلا معتقدین به این مذهب اعتقادی به دمکراسی دارند؟ مطابق یکی از آیات قرآن هر فرد مسلمان که از اسلام دست بشوید مستوجب مرگ است و درست با بکارگیری همین لیدئولوژی است که صدها و هزاران نفر به خاطر داشتن ایده متفاوت با اسلام محارب با خدا قلمداد شده و اعدام گشته اند. بدین ترتیب دیگر منتظر دیدن چه معجزه و یا شق مترقی از اسلام، چه از نوع اسلام ناب محمدی یا اسلام دمکراتیک یا اسلام مترقی و پیشرو و هستیم؟ آیا برآستی عملا و تاریحا ثابت نشده که این لیدئولوژی لقیونی بیش نمیشد که تنها عملکردش مسموم کردن روح و ذهن افراد بشری است؟ در واقع در طی تاریخ بارها و بارها زنجیرهای بردگی پاره گشته و بارها و بارها درهای زندان گشوده گشته ولی هنوز که هنوز است زنجیربھانی که این لقیون بردهن و روح بشری کشیده برگرد خلقهای تحت ستم سنگینی میکند. عدم برخورد صریح با مذهب از هر نوعش و موکول کردنش به بعد از اصلاحات اقتصادی و سیاسی، و یا تنها گفتن جدائی دین از دولت، تنها کمک به حفظ و حراست مذهب میباشد. خصوصا این روزها که دیگر بسیاری از نزدیک و بطور عملی با مفهوم جمهوری اسلامی، جمهوری دمکراتیک اسلامی، اسلام مترقی ... و خز عباتی از این قبیل بیش از پیش آشنا گشته اند.

مسأله دیگری که مبارزه با این طرز تفکر را بیش از پیش لازم و مبرم میدارد وضعیت کنونی میباشد. فروپاشی بلوک شرق و عدم آلترناتیو صریح و روشن از جانب چپ از یکسو و حمله همه جانبه و بی رحمانه لمریالیستها و سرمایه داران بر معیشت کارگران و لکثریت توده های زحمتکش از

نگر سوی، باعث بوجود آمدن فضائیس برای مانور و رشد و نمای تفکرات مذهبی از جمله اسلام گشته و سرمداران مذهبی با بهره گیری از فضای موجود و با گرفتن چهره به اصطلاح ضدامپریالیستی، سعی در جنب و به انحراف کشیدن مبارزات توده های تحت ستم در قصی نقاط دنیا نموده اند.

وارد شدن به این بحث که نیروهای مذهبی در قصی نقاط دنیا از جمله فلسطین و یا الجزایر دست به مبارزه علیه منافع امپریالیستها زده اند و در این برهه نباید تضعیف شوند - چون ظاهرا علیه منافع دشمنان اصلی یعنی امپریالیستها دست به مبارزه زده اند - بحثی بی محتوا و بوج میباشد. همچنانکه تجربه عملی جنگ خلیج و موضع گیری های تشکلات مختلف این مدعا را به اثبات رساند. زیرا در جنگ خلیج نیز بسیاری از تشکلات با آگاهی به ماهیت ضدخلفی رژیم عراق با این ادعا که دشمنان اصلی امپریالیستها میباشند به جانب داری از عراق پرداخته و یا برعکس، تعدادی دیگر با قلمداد نمودن رژیم عراق بعنوان دشمن اصلی به جانب داری از امپریالیستها پرداختند. البته بی شک موضع گیریهای هر یک از تشکلات خارج از منافع مادی و لیدئولوژیکی شان نبود. قصم از به میان آوردن تجربه جنگ خلیج این بود که در مورد مذهب اسلام و وضعیت کنونی اش دوباره نباید دچار اصل و فرع کردن قضیه افتاد. چون اولاً و مهمتر از هر چیز یک تشکل و یا لیدئولوژی زمانی به اصل و فرع کردن و یا سازش های تاکتیکی دست میزند که خود حداقل آترناتیو عملی و از حداقل توان بسیج و حرکت در بین توده ها برخوردار باشد و خود عملاً در بحران عمیق بسر نبرد.

دوما، حداقل در مورد مذهب اسلام یک تجربه تلخ یعنی ماجرای به قدرت رسیدن سرمداران مذهبی وجود دارد و اگر فرضاً حکومت جمهوری اسلامی را یک حکومت وابسته به امپریالیستها و در راستای منافع آنها نیز ندانیم و برایش استقلالی کاملاً مغایر با منافع

امپریالیستها قائل شویم، پس باید قادر باشیم از برکات وجودی این نظام و ارمغان آن برای خلقهای تحت ستم نام ببریم. آیا جمهوری اسلامی از مغانی بجز کشتار و جنگ و زندان و جهل و خرافه برای مردم داشته؟ حال اگر جمهوری اسلامی را وابسته به امپریالیستها بدانیم دوباره خود گواهی خواهد بود که میبایست قاطعانه به افشای چهره کثیف مذهب در همه ابعادش پرداخت. چرا که مذهب از حربه های توانمند رژیم در سرکوب و غارت مردم بوده است.

این واقعیت که چیزی به نام اسلام مرفقی یا دمکراتیک یا اسلام بخشنده و مساوات طلب اصلاً وجود خارجی نداشته و ندارد و این واقعیت که موجود خارق العاده ای به نام خدا که قرار است حامی و راهنمای توده های ستمدیده و دربند باشد چیزی جز یک رویا و خولبی خوش نمیباشد، بایستی وسیعاً به میان توده ها برده شود. خصوصاً در حال حاضر که توده های کارگر و زحمتکش از نزدیک و در زندگی روزمره خود تجربه حکومت مذهبیون را از سر میگذرانند.

۳- ناسیونالیسم

تفکرات ناسیونالیستی نیز عملاً در طی تاریخ امتحان خود را پس داده اند و عملاً این نیز به اثبات رسیده که تفکرات ناسیونالیستی و ملی در خوش بینانه ترین حالتشان (مصدق در ایران، ناصر در مصر و) سرنوشتی جز شکست و یا در غلتیدن و استحاله کامل و تمام عیار به رژیمهای سرمایه داری و وابسته به امپریالیسم نداشته و ندارند. بهترین نمونه های اینگونه طرز تفکر در حال حاضر را میتوان در تشکلات و سازمانهای کرد مشاهده کرد که نه تنها قادر به نگرگونی عمیق در وضعیت معیشتی توده های تحت ستم نیستند، بلکه در موارد زیادی با اقدامات ضددمکراتیک و مماشات طلبی شان با رژیمهای دیکتاتوری و امپریالیستها وضعیت زندگی توده ها را بیش از پیش سخت تر و بغرنج تر نموده اند. و از

همه اینها گذشته تاریخ بشری حامل بزرگترین و تلخ ترین تجربه خود بوده که تحت لیدئولوژی ناسیونالیستی افراطی و فاشیستی آلمان بزرگترین جنایات و خرابیها را به جا گذاشت. بنابراین، این شیوه تفکر نیز قادر به گفتن چیزی تازه نمیباشد و میبایست وسیعاً با اینگونه طرز تفکر در همه ابعادش مبارزه نمود.

مبارزه با تفکرات و روحیات ناسیونالیستی به معنای نفی فرهنگ و یا هنر و یا سنتهای خوب یک ملیت نمیباشد. اینکه در ایران شاعران خوبی بوده و هستند و یا جنبه های خوب هنری و یا فرهنگی وجود دارد هیچگونه ربطی به نژاد ایرانی و یا آریائی ندارد. مثلاً لگر شاملو خوب شعر میگوید دلیل این شعر خوب نژاد ایرانی و آریائی بودن ایشان نیست. اما این واقعیتی است که استعداد ایشان در زمینه شعر در بستر تولد و رشد ایشان در ایران و تسلط بر زبان پارسی بارور و شکوفا گشته است.

سعی در تبلیغ و گسترش جنبه های خوب فرهنگی و هنری یک ملت تا آنجائی که سعی در پیشبرد معرفت و آگاهی همه انسانها صرفنظر از ملیت و زبان و رنگ پوست متفاوت میباشد، یک کار انسانی و انقلابی است. ولی آنجائی که این جنبه ها شکل عظمت طلبی ملی و میهنی و نژادی به خود میگیرد دیگر رسالت انسانی و مرفقی اش را از دست میدهد و در خیلی موارد تبدیل به راسیسم و یا وسیله ای میگردد که عده ای با در دست گرفتن سعی در پوشش چهره واقعی خود و استفاده از آن در جهت تحمیق و سوء استفاده از دیگران میکنند. مثلاً شاه خائن و نوکر امپریالیست با مربوط ساختن خویش به داریوش و هخامنش سعی در برانگیختن روحیات احمقانه برتری طلبی ناسیونالیستی و نازیدن به بااصطلاح کشور گشائی ها و یا فتوحات ۲۵۰۰ سال پیش را داشت. در صورتیکه امروزه دیگر بر کمتر کسی پوشیده است که وظیفه او غیر از تاراج و چپاول و

خوش خدمتی به اربابان امپریالیستش چیز دیگری نبود.

البته وجود چنین تفکرات ناسیونالیستی تنها محدود به دوران معاصر نیست و صاحبان قدرت در دورانیهای مختلف از این جنبه کمال سوء استفاده را نموده اند. وجود ضرب المثل قدیمی ایرانی که مثلاً میگوید "هنر نزد ایرانیان است و بس" خود گواهی بر قدمت و تبحر این نوع طرز تفکر است. امروزه نیز جنگ و دعوی عده ای بر سر مثلاً وجود شیر و خورشید بر پرچم ایران نشاندهنده عمق کج اندیشی و ایتدال فکری است، باید از ایشان پرسید چه در زمان شاه که پرچم ایران دارای شیر و خورشید بود و چه در آن زمانی که جمهوری اسلامی شیر و خورشید را از پرچم حذف نمود و چه زمانی که دوباره شورای ملی مقاومت پرچم ایران را مفتخر به داشتن شیر و خورشید نموده اند، کدام یک منجر به سیر شدن شکم گرسنه ای یا خانه دار شدن بی خانمانی و یا برقراری عدالت و رفع ستم گشته است. اینگونه بحثها فقط متعلق به افرادی است که خود را در قیای باصطلاح ملی و میهنی پنهان نموده اند. اینگونه افراد در واقع استاد بکارگیری ضرب المثل دیگر ایرانی "من آنم که رستم بود پهلوان" هستند. مثلاً وقتی هنرمندان باصطلاح ناسیونالیست از شعر خوب یا شاعر خوبی چون شاملو صحبت میکنند در واقع مصداق همان ضرب المثل است "من آنم که شاملو خوب شعر میگوید". یعنی در واقع نازیدن به حساب دیگران و یا در زمره سیاستمداران باصطلاح ناسیونالیست در آمدند، مثلاً وقتی شاه خائن از کوروش و داریوش صحبت میکرد منظورش آن بود که "من آنم که کوروش کلی فتح و فتوحات داشت" و یا نمونه دیگری در زمره سیاستمداران از قبیل "من آنم که مصدق رهبر ملی و میهنی بود"، و یا "من آنم که گلبرخی انقلابی بزرگی بود" و حتی در زمره عوام نیز گاه گفتن این نکته که "بابا ما ایرانیها اصلاً مخی هستیم" و خود بیانگر این تفکر و اندیشه ناسیونالیستی میباشد. البته با گفتن همه اینها

قبل از اینکه متهم به ضدیت با ایران و ایرانی و یا در غلطیدن به فرهنگ غرب و از خود بیگانگی شوم ذکر دوباره این مسأله را مهم میدانم که تلاش در راه تبلیغ و گسترش جنبه های خوب فرهنگی و هنری که ایران از این نظر دارای نخبای غنی میباشد وظیفه هر انسانی است که معتقد به پیشرفت معرفت و آزادی و آگاهی بشری است و بر واضح است که این معرفت و آزادی و آگاهی دارای هیچگونه مرز جغرافیایی یا نژادی نمیشد.

امروزه هزاران هزار پناهنده و آواره ایرانی که مجبور به ترک ایران گشته اند چهره کثیف ارتجاعی راسیسم و نژاد پرستی و این واقعیت که به خاطر داشتن چهره و زبان و فرهنگ متفاوت، مورد تحقیر و یا در موارد زیادی مورد ضرب و ستم و یا حتی قتل قرار گرفته اند را بخوبی حس کنند و به نقش ارتجاعی و کثیف راسیسم بیش از پیش پی ببرند. شاید حالا و بعد از سالیان طولانی پناهنگی و آوارگی باشد که بهتر بتوانند این واقعیت را که بیش از چند میلیون پناهنده و آواره افغانی درست به دلائی کم و بیش شبیه به همان چه که ما مجبور به ترک ایران گشتیم مجبور به ترک کشورشان گشته اند و مورد شدیدترین و کثیف ترین تحقیرها و توهینها و استثمارها قرار گرفته اند و در این بین و در بهترین حالتش اگر اکثریت خود ما و یا سازمانها و تشکلات در حال مبارزه با رژیم آنها را مورد تحقیر و استثمار قرار نداده باشیم، حتی نقیقه ای به آنها فکر نمیکنیم و چشم بر روی هزاران هزار انسانی که مورد ظلم و تعدی قرار داشته و دارند بسته بودیم.

مبارزه با تفکرات و ایدئولوژی های مذهبی و ناسیونالیستی را نمیتوان صرفاً با انکار و نادیده گرفتن و یا کم اهمیت دادن به آنها پیش برد. زیرا که اینگونه تفکرات متأسفانه در سطح وسیع و عمیقی نه تنها در ایران بلکه در اقصی نقاط دنیا بعنوان یک واقعیت وجود دارند. به همین دلیل هر فرد یا نیروی پیشرو میبایستی شدیداً به مبارزه و افشای چهره کثیف

حاملین اینگونه ایدئولوژی ها دست بزنند. خصوصاً که در طی تاریخ در خیلی موارد صاحبان قدرت و سرمایه با بکارگیری هر نوری این ایدئولوژی ها یعنی مذهب و ناسیونالیسم دست به تاراج و غارت توده های وسیع مردم زده اند. حتی لگن روزی و روزگاری در گذشته تفکرات مذهبی و یا ناسیونالیستی دارای جنبه های مترقی و یا انقلابی بوده اند (که البته خود این جای بحث دارد) امروزه و با تجارب موجود دیگر نه تنها دارای هیچگونه جنبه مترقی نمیشاند بلکه بجز نقیاد و بندگی ثمره دیگری ندارند.

آیا این واقعیتی نیست که سرمایه و سرمایه داران هیچگونه حد و مرز جغرافیایی ندارند و هر جا که سرمایه میتواند بر سود حاصله اش بیافزاید همانجا وطن و میهنش میشود و این نیز واقعیتی است که لگن روزی حتی کره ماه میتواند بر سود سرمایه بیافزاید، خود به وطن سرمایه داران تبدیل میشود. اگر چه که شاید گهگاهی نیز سرمایه داران چند قطره اشک تمساحی برای زادگاه و به اصطلاح میهنشان هم بریزند و فریادهای آبی وطنم سر دهند. ولی تاریخ این را نیز به اثبات رسانده که خدا و وطن آنان همانجائی است که میتواند بر حجم سرمایه هایشان بیافزاید. پس چرا کارگران و توده های تحت ستم که خود آفرینندگان و بوجود آورندگان اصلی تولیدات و ترقیات کنونی جامعه بشری هستند باید برای خود خط و مرز جغرافیایی رسم کنند. نکته مهمی که باید ذکر نمود این است که وقتی صحبت از افشاء و مبارزه علیه ایدئولوژی های مذهبی و ناسیونالیستی میشود این بدین معنا نمیشد که علت اصلی و بنیادی ایدئولوژی های فوق که همانا ریشه در موقعیت اقتصادی دارد بدست فراموشی سپرده شده و یا کم رنگ گردد. در واقع موثرترین و بهترین راه برای افشای این ایدئولوژی ها همان روشن ساختن و نشان دادن زیربنای اقتصادی است که این ایدئولوژی ها از آن منتج گشته اند. بنابر این چه تاکید یک جانبه بر روی ایدئولوژی های فوق و فراموشی علت

و خرافه مذهبی مبارزه نموده و مبارزه با آن جدای از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نمیباشد. و چنانکه قبلاً نیز اشاره نموده ام اگر در گذشته مبارزات منبعث از احساسات مذهبی و ناسیونالیستی با سلطه سرمایه داری وابسته و امپریالیسم به درست و یا به غلط مورد حمایت مدعیان مارکسیست قرار میگرفت، امروزه مبارزه و حمایت از هر جنبش و حرکتی علیه مذهب و ناسیونالیسم میبایستی در دستور کار کمونیستها باشد. و این نه تنها فراموش نمودن وظیفه اصلی که همانا بسط و گسترش آگاهی در جهت نگرگونی عمیق اقتصادی و سیاسی جامعه است، نمیباشد بلکه درست برعکس، در خدمت خود همین مسأله قرار دارد.

ف - س

۹۵/۵/۱۰

داشت؟ و آیا این نیز به اثبات نرسیده که گروههای مدعی مارکسیسم که آغشته و تحت تاثیر مذهب و ناسیونالیسم بوده، کاری از پیش نبرده اند؟

اما چرا امروزه مبارزه با اینولوژی های فوق با توجه به تاریخ چند ساله گذشته و وقوع قیام بهمن نقش مهمی را ایفا میکنند؟ یکی از درسهای گرانبهای قیام بهمن، وجود این واقعیت بود که بر مبنای کدام واقعیت عینی بود که امپریالیستها توانستند خمینی را که شاید میلیونها نفر حتی اسمی از او نشنیده بودند، عکسش را در ماه حک کرده و به رهبری توده های میلیونی قالب کنند. آیا واقعیت غیر از این بود که آنان (امپریالیستها) به خوبی از عمق تحجر مذهبی و خرافی توده ها آگاه بودند؟ آگاهی ای که متأسفانه حتی فراتر از روشنفکران و انقلابیونی بود که خود در آن جامعه زندگی و در بین همان مردم بودند. بنابر این، خود همین تجربه تاریخی اثبات میکند که کمونیستها میبایستی قاطعانه باجهل

اصلی اقتصادی و یا بر عکس فقط تاکید بر مسأله اقتصاد و کم بها دادن به اینولوژی های برخاسته از آن، هیچکدام به تنهایی قادر به تحول اساسی در جامعه نخواهد بود.

در واقع تبلور عنصر آگاهی در جامعه به معنای واقعی آن یعنی پیدا نمودن درک صحیح از مناسبات اقتصادی موجود و اینولوژی های منبعث از آن مناسبات میباشد. عدم درک صحیح از این مسأله خود باعث سردرگمی و به کجراه رفتن میشود.

امروزه میلیونها فرد مذهبی با پوست و گوشت و استخوان خود مصائب و بدبختی های ناشی از رژیمهای سرمایه داری و وابسته به امپریالیسم را لمس کرده اند. ولی آیا این افراد قادرند با حفظ مذهب خود دست به تحول اساسی در جامعه خود بزنند؟ آیا تجربه تاریخی این را به اثبات نرسانده که حتی رادیکال ترین آنان سرنوشتی به جز سرنوشته کتونی مجاهدین و شورای ملی نخواهند

نازم به رفیق امید

فرمود رفیق امید: - "مایوس نشو!
تسلیم پشیمانی و افسوس نشو"
گفتم که: "رفیق امید! قهرم با تو."
خندید که: - "بس کن! تو یکی لوس نشو!"



بیست و هفتم فوریه ۹۴، بیدر کجا

(از مجموعه "یک تکه ام آسمان آبی بفرست"
رباعی های اسماعیل خوئی)

آخرین قسمت ترجمه نکات برجسته متن سخنرانی هاردیل بینس (Hardial Bains) رهبر حزب کمونیست کانادا (مارکسیست - لنینیست) مندرج در فصلنامه بحث (بهار ۱۹۹۴) را در این شماره از "پیام فدائی" به پایان میبریم. البته لازم به ذکر است که در اینجا بخش کوتاهی از آخر متن و پرسش و پاسخهای مفصلی که بدنبال سخنرانی آمده، ترجمه نشده است. همانطور که قبلاً تأکید کردیم کوشش ما در انجام این ترجمه آن بود که خوانندگان "پیام فدائی" را هرچه بیشتر در جریان مباحثی که در جنبش کمونیستی حول مسائل انقلاب و وظایف کمونیستها جریان دارد، قرار دهیم. نیازی به تأکید مجدد نیست که ترجمه و انتشار چنین مباحثی الزاماً به مفهوم تأیید آنها نمیباشد. در همین جا از خوانندگان مبارز نیز خواهانیم که اگر امکان ترجمه متونی در زمینه فوق الذکر را دارا میباشند به این کار مبادرت نموده و برای انتشار در "پیام فدائی" در اختیار ما قرار دهند.

"عقب نشینی انقلاب و وظایف کمونیستها و جنبش کارگری"

(قسمت آخر)

"لزوم تئوری"

در طی سمینار به این امر اشاره شد که در موقعیتی که مارکس و انگلس زندگی میکردند و لنین و استالین بودند، تدوین تئوری که بتواند رهنمون تغییرات اقتصادی و سیاسی باشد، همچنین ایجاد فلسفه ای که جریان سخت ترین مبارزه لیدولوژیکی ممکن را هدایت کند، خلاصه رهنمود برای تغییرات عمیق انقلابی، امور مرکزی جهت پیشرفت و تکامل بودند. چنین تئوری شکل نهائی خود را، همانطور که لنین میگوید، در طی یک انقلاب واقعی و یک جنبش توده ای واقعی بخود میگیرد. لنین همچنین آنجا که از کارل مارکس و فردریک انگلس صحبت میکند، خاطر نشان میسازد که کار آنان علوم اجتماعی را انقلابی نمود. ولی کار آنان، یک کار حاشیه ای نبود. کاری در شاهراه تمدن بود، کاری بود که بشریت آن دوره در موردش مسأله داشت. در حوزه اقتصاد این امر که منشاء ثروت چیست یا تئوری دیگر بیان کنیم، استعمار چگونه صورت میگیرد، بمثابه مسأله ای که مبیایست تدوین و حل شود، در مقابل همه قرار داشت. بورژوا یا پروولتر، چه متعلق به قشر میانی بودند چه متعلق به دیگران، این مسأله مورد

به اصول سوسیالیسم و کمونیسم بمثابه اصولی منفرد، حاشیه ای، خاص، جدا از مجزوبیت های جامعه بطور کلی - لگرتشود چنین گفت - نگاه میکنند و آنهایی که آن را لازمه شاهراه تمدن میدانند و در تکاپوی حل این مسائل بمثابه جزء لاینفک حرکت جامعه میباشند، جدال و درگیری وجود داشته است.

استثنائاتی ارائه موضوعات به گونه ای که به نوعی فرقه تبدیل میشود و قبل از آنکه توجهش به جامعه باشد به بعضی افراد در جامعه است. این یکی از بزرگترین انحرافات و تحریکات (Provocation) زمان گردید. قرن بیستم مملو از چنین چیزهایی شد. چنان تحریکاتی توسط اشخاصی نظیر باکونین روسی و در قرن بیستم توسط تروتسکی و دیگران مطرح شد. از همه مهمتر در قرن بیستم بخصوص از اواسط سالهای پنجاه در آن کشورهایی که طبقه کارگر دارای قدرت بود، آنجا که سوسیالیسم بنا میشد، بویژه در اتحاد شوروی، مسائلی که علوم اجتماعی رسمی به آنها میپرداخت مسائلی نبود که ذهن

توجه همه طبقات قرار داشت. شما اینجا تعبیر بورژوازی که از پیشرفت های قرن نوزدهم فوق العاده وحشت زده شده بود را از این مسأله مبیابید. این پیشرفت چنان بود که برای اولین بار مبارزه طبقاتی بین دو طبقه بسیار نیرومند بورژوازی و طبقه کارگر ساده گردید. همزمان، بنا به گفته مارکس طبقه کارگر بمثابه گورکن بورژوازی در صحنه ظاهر شد.

برای اولین بار در تاریخ انسانهایی پدید آمدند که اعلام کردند به حسن کارگر بودن دارای حقوق میباشند و کارگر نه در مفهوم کسی که کار میکند بلکه در این معنا که ماحصل صنعت مدرن میباشد. آنها پروولتر بودند کسانی که خواستار آن بودند که شرایط بردگی مزدوری باید از بین برود. آنها تئوری کارل مارکس را با خود داشتند.

از آن به بعد در تاریخ علوم اجتماعی، در تاریخ جنبش انقلابی، در تاریخ جنبش طبقه کارگر بر ای رهائی، همواره بین آنهایی که

همه دنیا را اشغال کرده باشد. تحت تأثیر همان نوع مکتب لگن بشود نام مکتب به آن نهاد در امریکا تدوین تئوری، فعالیتی که نباید دنبال شود، اعلام گردید و با در پیش گرفتن متد دروغهای هیتلری، طفره زنی، اغتشاش، مسائل به حد تبلیغات خود خدمتی، بر علیه کمونیسم تقلیل یافت، در چنین متنی ایالات متحده امریکا، کمونیسم را به بدترین شکل ممکن معرفی نمود.

اگر شما به دستاوردهای علوم اجتماعی چه در اتحاد شوروی از اواسط سالهای ۵۰ و چه در ایالات متحده امریکا نگاه کنید، در خواهید یافت که هیچیک از مسائلی که با تکامل سیستمهای اجتماعی مطرح میشوند مورد برخورد قرار نگرفته اند. بعنوان مثال در حوزه تئوری سیاسی، انقلاب روسیه که زمین را به لرزه در آورد، برای اولین بار مسأله قدرت سیاسی به دست توده ها را بمثابه یک امر عاجل مطرح نموده بود. همانطور که میدانید همه طبقات استثمارگر تاریخ از حاکمیت توده مردم، از حاکمیت توده ها بعنوان حاکمیت هرج و مرج و بی نظمی صحبت میکنند. اگر چنین چیزی یعنی حاکمیت توده ها ممکن باشد پس بنا به گفته آنها این یک حاکمیت هرج و مرج و بی نظمی خواهد بود. در غیر این صورت آنها خواهند گفت چنان چیزی ممکن نیست. برای اولین بار با قدرت طبقه کارگر و خیزش دهقانان در روسیه، حق شهروندی اهالی به رسمیت شناخته شدند. آنهایی که کار میکردند بواسطه کارگر بودن شناخته شدند و همینطور تا آخر. قانون اساسی کشور صراحتاً در خدمت نیازها و درخواست های جامعه ای اعلام شد که خود شرایط رهایی طبقه کارگر خواهد بود.

در مفهوم اولیه طبقه کارگر رهایی یافت. طبقات استثمارگر حذف شدند و سوسیالیسم پیروزی به دست آورد علوم اجتماعی در درون این اوضاع مبارزه بعدی را به معرض نمایش گذاشت. در تئوری سیاسی دستاوردهای اتحاد شوروی، کشورهای

سرمایه داری را مجبور کرد حق رأی همگانی را بعنوان شرط پایه ای دمکراسی بپذیرند. برای اولین بار در همه این کشورها توده های کارگر، بورژوازی را مجبور نمودند تا حقوق زنان و حقوق شهروندی - حقوق بر اساس صرف شهروند بودن و نه ملاحظات دیگر - را مقرر سازد. در سراسر جهان بعد از جنگ جهانی دوم - اگر کلی صحبت کنیم - هیچ قانون اساسی که حق رأی همگانی را بعنوان شرط اصلی وجود دمکراسی به رسمیت نشانسد، وجود نداشت اما حق رأی همگانی کافی نبود. علوم اجتماعی با یک مسأله جدید نشان داده شد. مسأله اعمال قدرت مردم. به عبارت دیگر شناسایی این امر که این حق همه افراد جامعه است که امور جامعه خود را اداره نمایند و این که این حق پایه ای انسان است، حقی که به همه مردم بواسطه اینکه انسان هستند، تعلق دارد. تنها پرولتاریا منافع، خواست و ظرفیت آن را داشت که چنین حقی را متحقق سازد.

ولی در هیچیک از این کشورها از جمله در اتحاد شوروی، چنین مسائلی از تئوری سیاسی حل نشد. درست برعکس نقش حزب بعنوان تنها دیکتاتور جامعه محفوظ نگه داشته شد. دولت بمثابه ابزار حزب عمل کرد بجای اینکه حزب بعنوان ابزار دولت عمل کند. در این کشورها دبیران حزب از بالا تا پائین، تعیین کننده امور اقتصادی و سیاسی و امور دیگر شدند. بواقع یک چنین حقی متعلق به توده های این کشورها بود. احزاب کمونیست از سازمانده و پیشتاز پرولتاریا به بسزای در دست باندهای مختلف تبدیل شد. نتیجه همه اینها را امروز میتوان دید. مسأله مورد بحث امروز آن نیست که این یا آن دسته انگیزه ها یا مقاصد شرارت آمیزی دارند. انگیزه های هر کس توضیح داده شده و برای همه ما روشن گشته اند.

تأکید بیشتری شد که "..... در بریتانیا همینطور در کانادا، امریکا، فرانسه و کشورهای دیگر جناح راست ارتجاعی بزرگ

سعی دارد خود را رفرمیست جلوه دهد. او میکوشد از فضای نارضایتی مردم از سیستم سیاسی موجود، استفاده کند. در چنین اوضاعی هر کسی ورشکستگی آن نیروی سیاسی را میتواند ببیند که در حالیکه بنام سوسیالیسم و کمونیسم عمل میکند، حتی صحبت تدوین تئوری جدید برای وضعیت جدید را هم نمیکند. این نیرو خود را به این امر که در سالهای ۱۹۳۰ چه روی داده یا نداده و اینکه آیا تاکتیکهای جبهه متحد سالهای ۳۰ درست بود یا غلط راضی میکند. برای آنها هر موضوعی برای اینکه رویش کار بشود یکی از مهمترین موضوعات میشود جز آن موضوعی که بطور عینی از بیشترین اهمیت برای علوم اجتماعی برخوردار است، آن یعنی اینکه بدون تدوین تئوری سیاسی ایجاد تغییرات سیاسی غیر ممکن است. آنچه لنین گفت حقانیتش بارها و بارها ثابت شده است که بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد. لگن شما به آن ساخته هائی که از اتحاد شوروی - یک ابر قدرت، بزرگترین قدرت سیاسی و اقتصادی هم رقیب امریکا - منتشر شد، نگاه کنید خواهید دید که این تئوری سیاسی به چه وضعیتی تقلیل داده شده است.

در چین به طرق گوناگون کوشش شد که یک تئوری سیاسی عرضه شود. اما چینی ها نتوانستند این را به انجام برسانند. چرا که آنها دچار بیماری بسیار جدی استتارگری بودند. چین از شرکت در بحث بالفعلی که همه دانشمندان جدید علوم اجتماعی با آن درگیرند، یعنی تدوین و روشن سازی مسائلی که هر شاخه از علم با آن مواجه میباشد، سرباز زد. امروز هم در صدمین سالروز تولد مانوتسه تنگ که در ۲۶ دسامبر جشن گرفته شد، همین امر را میشود دید. این روز نه بعنوان تولد یکی از بزرگترین انقلابیون عهد ما، رزمنده ضدامپریالیستی که به همه دنیا تعلق دارد، بلکه بعنوان تولد یک شخص استثنائی و منحصر به فرد در چین جشن گرفته شد. چیزهائی به او نسبت داده شد که هرگز به او

تعلق نداشت و کوششی نشد که شخصیت مائو تسه تنگ در جایی که به درستی به آن تعلق دارد، در تاریخ وقایع انقلاب جهان، مطرح گردد تا هر انقلابی جدی آن را مورد ارزیابی قرار داده و روی آن تامل نماید.

چینی ها در ارتقاء این تئوری استنناگرایی سرآمد بوده اند. از آنجا که چین یکی از مهمترین کشورها است و مجدداً تضاد بین چین و آمریکا شعله ور میشود، این امکان کاملاً وجود دارد که در چین قدرت در دست کسانی که خواهان دفاع از استقلال چین هستند باقی بماند. این کاملاً امکان پذیر است که شرایط تکامل اجتماعی در چین تدوین تئوری منطبق با زمان جدید را موجب شود.

ولی خطر اصلی استنناگرایی از اروپا مرکزی (Euro - Centrism) ناشی میشود که امکان بوجود آمدن تئوری در شرایط کشورهای قاره های دیگر و بنابر این کمک به علوم اجتماعی جدید را انکار میکند. استنناگرایی امریکائی هم هست که با تکامل علوم اجتماعی انقلابی مخالفت می ورزد. در آمریکا با آنکه در حال حاضر کمونیستها قدرتی ندارند هنوز عده ای تئوری استنناگرایی را دنبال میکنند. آنها برنامه ای را که منحصر به آمریکا و ضد انقلاب است از پیش میبرند. آنها با الزامات علوم اجتماعی هم گام نیستند.

تأکید شد که "در قلمرو اقتصاد بعد از پیروزی اولیه در ساختمان سوسیالیسم مسائل مختلفی بوجود آمد. مسأله سوسیالیسم آنطور که بعضی ها میگویند صرفاً مسأله کار با برنامه مرکزی نیست. در تحلیل نهائی این سوال مطرح است: چه کسی تعیین میکند که تولید اجتماعی چه بشود؟ برنامه ریزی اجتماعی صرفاً به حوزه تحلیل و بنا نهادن خطوط رهنما در رابطه با اینکه چه بخشهایی از اقتصاد باید توسعه یابد و تا چه حد، مربوط میشود. طبیعتاً از این جنبه توده های کارگر هم باید در تعیین این امر شرکت کنند. اما یک

جامعه فقط دارای منافع عمومی نیست. منافی هم وجود دارد که به خاطر بخش اقتصادی که کسی در آن کار میکند، نمایان میشود. این به بخشهای وسیع اقتصاد مثل کشاورزی، صنایع سبک و سنگین، بخش خدمات و نظایر آن بر میگردد. رابطه بین این بخشها چه باید باشد؟ چگونه کار یک نفر در رابطه با دیگران و در رابطه با منافع عمومی جامعه ارزیابی میشود؟ رابطه شهر و روستا چطور باید باشد؟

در اتحاد شوروی بعد از اینکه نیکیتا خروشچف بر سر کار آمد وضع بدتر شد. در اروپای شرقی اتفاقاً همینطور شد. با بهره گیری از این وضع جناح فوق العاده راست به تئوری اقتصادی قرن ۱۸ رجعت کرد تا بدترین نوع قرون وسطی گرایی را توجیه نماید که مطابق آن تنها تولید کننده واقعی کسی است که به تولید کشاورزی میپردازد. پرولتاریای شهر صرفاً یک طفیلی است و کمونیستها بخاطر اینکه حاکمیتشان را حفظ کنند به پرولتاریای شهر سوسید میداند. اولین اصل ضد انقلاب در لهستان، چکسلواکی و کشورهای دیگر از جمله روسیه آن بود که چنین چیزی باید نگرگون شود. تحت نام "شوکت تری" آنها قیمتها را آزاد کردند. تحت شرایط جدید با حذف سوسیدها شروع به انتقال بار بحران به دوش کارگران نمودند. سوسیالیستها و کمونیستها در رابطه با حل تئوریک این مسائل اقتصادی چه کار کرده اند؟ تئوری در این مسائل نیز را کد مانده. در مورد تئوری سیاسی، این مسأله مطرح است که یک فرد عضو جامعه نمیتواند حقوق خود را به یک نماینده تفویض کند. غیر ممکن است بر اساس آنچه سیستم مکرسی با انتخاب نماینده خوانده میشود از این مرحله جامعه به مرحله دیگر پیشرفت کرد یعنی سرمایه داری به سوسیالیسم رسید. به همین ترتیب در حوزه اقتصاد تعاونی ها حق دارند ارزش خود را تعیین کنند حق دارند قیمت تولید و پاداشی که باید بخاطر کارشان دریافت کنند یعنی مزدشان را تعیین نمایند. افراد هم حق دارند در مورد ارزش

کارشان تصمیم بگیرند. این تضاد بین منافع عمومی، اجتماعی و فردی چه در زمینه اقتصاد و چه در زمینه سیاسی و یا هر زمینه دیگر باید به نفع گشودن راهی برای پیشرفت جامعه، آنجا که تولید اجتماعی به نقطه ای رسیده که یک چنین راه حلی خواست دائمی شده است، حل شود. سمینار همچنین به مسائل فلسفی پرداخت. علاوه بر مقابله با تئوری استنناگرایی و اروپا مرکزی و مکتب های دیگری مثل آن ها خاطر نشان شد که "در حوزه فلسفی در مدار سوسیالیستی و کمونیستی این عقیده رایجی است که همه این مسائل توسط مارکس، انگلس، لنین و استالین حل شده اند و دیگر هیچ مسأله ای برای برخورد و حل وجود ندارد. بنابر چنین دیدگاهی تنها چیزی که باقی مانده این است که همه را فرا بخوانیم تا از این فلسفه هواداری کنند. تأکید شد که " اینجا جایی است که در حاشیه قرار گرفتن چنان کمونیستهایی میتواند دیده شود. همینطور ورشکستگی آنها. فردریک انگلس که از دستاوردهای علم بسیار برنگیخته بود نه یک بار بلکه بارها خاطر نشان کرد که با دستاوردهای جدید در علوم طبیعی، تئوری ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی ما، دوباره رویشان کار خواهد شد. کیفیتهای جدیدی بوجود خواهند آمد، به آنها مضمون جدیدی داده خواهد شد و همراه با کشفیات جدید چیزهایی به آنها اضافه خواهند شد. گفتا کردن به فلسفه صرفاً بعنوان یک تکلیف کتابی به درد نمیخورد. مطلب این است که نشان دهیم چگونه دیالکتیک بر حسب روابط بین انسانها در یک جامعه بشری، همینطور دیالکتیک بین جامعه و طبیعت، خودشان را نمایان میکنند و بطور خود ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی وقتی بطور فزاینده در خدمت تغییرات عمیق انقلابی در جامعه قرار میگیرند، عمیق تر میشوند.

تجربه غنی قرن بیستم در انقلاب عمیق سوسیالیستی و در ساختمان آن باید به جایی برسد. آن تجربه باید به تکامل تئوری کمک

برسانند. چون تئوری بوقع عقب تر از پرتیک گام برمیدارد.

"تعریف های مدرن"

در استنتاج از این جنبه های بحث در سمینار خاطر نشان شد که "اگر جنبش ما این مسائل را دنبال نکند و در رابطه با بوجود آوردن دانشمندی که به حل چنان مسائلی یاری رسانند خوب پیش نرود، همانطور که لنین متذکر شده است، داشتن یک جنبش انقلابی غیر ممکن است چون این چیزی است که تئوری انقلابی نامیده میشود. آنچه در طی این دوره اتفاق افتاده، آن است که با قرار گرفتن انقلاب در دوره عقب نشینی شکل و مضمون مبارزه لینئولوژیک نیز عوض شده است. امروز مبارزه باید بر علیه همه تئوری های لیبرال - بورژوا، بر علیه همه آنهایی که اساسا محافظه کار هستند جهت گیری شود. باید مبارزه بر علیه همه کسانی که قصد دارند جنبش کمونیستی و جنبش طبقه کارگر را از انجام وظیفشان باز دارند سمت داده شود. همه احزاب باید در درون شرایطی که در آن قرار دارند، بسیار سخت کار کنند تا خود را از آن تنگ نظری، نزدیک بینی که بعنوان طریقه ای از زندگی تحمیل شده خلاصی دهند. آنها باید خودشان را در ارتباط با جامعه مدرن بشناسانند. فضا برای کمونیسم وجود دارد. آن تزی که سقوط سوسیالیسم را یک اصل و سیستم معرفی میکند، به طبقه کارگر مضرتزین و زهر آلودترین پیام را میدهد که هیچ امیدی نیست، که سیستمی وجود ندارد که کار آئی داشته باشد. این خیلی منطقی و معقول به نظر میرسد اما - برای گفتن این جمله معذرت میخواهم - فقط عقب مانده ترین کارگران، چنین چیزی را باور میکنند چرا که مسأله این است که پرولتاریا باید راهی برای پیشرفت باز کند.

پرولتاریا نمیتواند بسادگی به تاریخ التماس کند و بگوید برای آزادیمان یک "لیسم" به ما بدهید. بعنوان پیشتاز طبقه، حزب کمونیست نمیتواند

بطور بی پایان تکرار کند که سوسیالیسم شدنی است. بلکه باید در حالیکه مبارزه طبقاتی را بر علیه دشمن طبقاتی به پیش میبرد، تئوری آزادی را در حوزه های اقتصادی، سیاسی و فلسفی تدوین نماید. در اینجا یک فرق وجود دارد.

روزیونیست ها و همه انواع لیبرالیست ها خودشان را به عنوان ناجی پرولتاریا معرفی میکنند. بر این اساس آنها نقش رهبری کننده پرولتاریا را حذف میکنند و آن نقش را بخودشان میدهند. در حالیکه مارکسیست - لنینیست ها به پرولتاریا صرفا بمثابه طبقه بی روح و بی مصرف و بعنوان صرفا نیروی تولید کننده نمی نگرند. برای یک حزب کمونیست که با تئوری مارکسیست - لنینیست رهبری میشود مسائلی چون جانشین کردن حزب به جای پرولتاریا مطرح نیست. حزب، کار و وظیفه خودش را بعنوان پیشقر اول طبقه دارد. پرولتاریا هم کار و وظیفه خود را بمثابه سازنده سوسیالیسم، بمثابه طبقه رهبری کننده رهائی همه بشریت. پرولتاریا باید در موقعیتی بپاخیزد و پیشرو باید آگاه کند. این رابطه تحت تاثیر روزیونیستها و لیبرالیستها به گونه ای دیگر شده است.

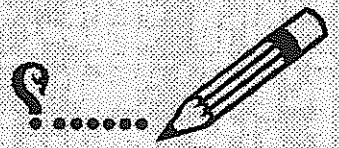
سئوالی مطرح شد در مورد اینکه آیا کوششی که قدرت ها برای در حاشیه قرار دادن، لیزوله کردن و تحقیر نمودن اصول کمونیسم

انجام میدهند، آگاهانه است. آیا از جانب آنهایی که اکنون کاپیتالیسم را در کشورهای مختلف مجددا برقرار کرده اند کوشش آگاهانه ای صورت میگیرد تا ربط تئوری مارکسیستی - لنینیستی با مسائل جامعه را محو و آنرا مفید به حال گروههای کوچکی بنامند که جدا از مسائلی که جامعه با آنها مواجه است، عمل میکنند. جواب این بود که بلی به نظر من این یک کوشش عمدی است. خاطر نشان شد که در دنیا کم نیستند کسانی که "معتقدند مارکسیسم - لنینیسم بالفعل، پیشرفته ترین تئوری هاست لذا لازم نیست آنها دستی برای انجام کاری بلند کنند. لازم نیست محتوای جدیدی بوجود آورند. اما مارکسیسم - لنینیسم از آسمان نازل نشد. مضمون و محتوایی نبود که در مغز کسانی ذاتی بوده باشد، بلکه محصول کار افراد کاملا معینی بود که در شرایط کاملا معینی کار کردند. در این متن، خیلی ها نسبت به آثار کارل مارکس ترس آمیخته با احترام دارند اما آنها نمیخواهند بدانند که این تئوری بدون آنکه در عمل بکار گرفته شود چیز بی ثمری خواهد بود. در این دوره جنبش انقلابی وجود نخواهد داشت مگر اینکه مغزهایی چون مارکس - اگر بشود چنین چیزی گفت - بوجود آیند که علوم اجتماعی را در اوضاع کنونی نگرگون ساخته و شاهراه تمدن را بیمایند. چنین نقشی در این دوره نه به اشخاص منفرد بلکه به احزاب سیاسی تعلق دارد."

لیست کمکهای مالی و مبالغ دریافت شده در رابطه با آبونمان نشریه

استرالیا: ر - تبریزی	۲۰ پوند
کانادا: ر - اکبر	۲۰ دلار کانادا
سوئد: ر - مرتضی	۱۰ پوند
ژاپن: ر - کارگر	۱۰۰۰ یین
امریکا: رفقای میامی	۱۱۰ دلار

پاسخ به سؤالات



مناقضشان ایجاب کند و امکانش را داشته باشند - همانطور که در کشور پاناما به آشکارترین شکلی نشان دادند - میتوانند به بیارگیری جدیدی در صحنه سیاسی ایران متوسل شوند.

بنابر این آنچه که بر ای ما اهمیت دارد این امر است که رژیم چگونه و بوسیله چه نیروهائی قرار است و یا می بایست سرنگون گردد و گر نه هیچکس نمیتواند و علمی هم نیست که "احتمال" سرنگونی رژیم را "در آینده ای نه چندان دور" ناممکن " اعلام نماید.

۲- رفیق مینویسد: درحالی که همه پارامترها "حاکمی از اوضاع ناپسامان این رژیم و لرزانی پایه های حکومتی آن" میباشد نویسنده مقاله مزبور نتیجه میگیرد که جمهوری اسلامی رفتنی نیست و حکومت او ثبات دارد."

در پاسخ به این موضوع قبل از هر چیز باید تاکید کنیم که برداشت رفیق ما از مقاله مزبور به هیچ وجه درست نیست. در هیچ کجای این مقاله نمیتوان این نتیجه گیری را پیدا نمود که "جمهوری اسلامی رفتنی نیست و حکومت او ثبات دارد" بر عکس در این مقاله تاکید شده است که باید نه تنها "تمام انرژی ها را در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی کانالیزه" نمود، بلکه باید کوشید "شریطی ایجاد نمائیم که با سرنگونی این رژیم دمنش بار دیگر دیکتاتوری ای خشن تر و خونین تر از دیکتاتوری موجود بر مردم ما حاکم نگردد". بنابر این بحث بر سر ضرورت و حتمیت سرنگونی این رژیم نبوده و نیست. بلکه بحث

هرگونه ارزیابی عینی و واقعی از توازن نیروهای انقلاب و ضدانقلاب، با تکیه بر پارامترهائی که به جای خود نیز درست هستند سالهاست از "سرنگونی سریع" رژیم سخن میگویند. امری که متأسفانه موجودیت رژیم در این فاصله، خود، عکس آن تحلیلهای را به اثبات رسانده است، بنابر این این مقاله بر آن نیست که برای رفتن رژیم زمان تعیین کند که حال در این زمان بندی "احتمال" سرنگونی رژیم در "آینده ای نه چندان دور" ناممکن " جلوه داده شده باشد.

ثانیا ما نمیدانیم شما از کجای این مقاله به چنین استنباطی رسیده اید. چرا که در آن مقاله دو حالت از چگونگی سرنگونی رژیم مورد تاکید قرار گرفته است. اول سرنگونی جمهوری اسلامی در بستر یک انقلاب توده ای و در جهت منافع توده ها که در این حالت گفته شده است در شرایطی که در بستر اوج گیری بحرلهای اقتصادی و سیاسی، ما با برآمد وسیع توده ها مواجه شویم که در جریان رشد خود به یک "وضعیت انقلابی" در جامعه تبدیل گردد، بالطبع میتوان از احتمال "سرنگونی قریب الوقوع" رژیم سخن گفت. دوم از آنجاکه ما رژیم جمهوری اسلامی را رژیمی وابسته به امپریالیسم ارزیابی میکنیم، پس همواره احتمال تعویض این رژیم بوسیله قدرتهای امپریالیستی مطرح است. امری که در آن مقاله به اینصورت آمده است: "اگر قرار به تغییر رژیم بوسیله قدرتهای بزرگ امپریالیستی باشد دیگر نیازی به این شرط و شروط ها وجود ندارد. آنها هر زمان که

در جهت پاسخگویی به سؤالات خوانندگان "پیام فدائی" ستون "پاسخ به سؤالات" را در نشریه سازمان داده ایم تا ضمن رفع خلاء موجود در این زمینه در جهت تحکیم پیوند خوانندگان نشریه با سازمان گامی برداشته باشیم. به امید برخورد فعال همه رفقا و دوستداران "پیام فدائی" که مسلما بدون همکاری آنان امکان بقاء و ارتقاء کیفیت هیچ نشریه ای وجود نداشته و ندارد تلاش خواهیم کرد در ستون "پاسخ به سؤالات" ضمن پاسخگویی به سؤالاتی که رفقا طی نامه های ارسالی شان با ما در میان میگذارند، در جهت تشریح و توضیح هرچه وسیعتر دیدگاهها و برنامه های چریکهای فدائیی خلق ایران نیز گام برداریم.

در این شماره به سؤالات و مسائلی میپردازیم که در رابطه با سر مقاله شماره سوم "پیام فدائی" - درباره چشم انداز "سرنگونی سریع" جمهوری اسلامی - در نامه های ارسالی رفقا مطرح گردیده اند.

۱- رفیقی مطرح کرده است: "همچنان که غیر واقعی خواهد بود لگر نیروئی در لحظه حاضر سرنگونی سریع جمهوری اسلامی را قطعی بدانند" این نیز "نادرست خواهد بود لگر امکان سرنگونی رژیم در آینده ای نه چندان دور را بطور کلی به عنوان احتمالی ناممکن رد کنیم."

در پاسخ به این رفیق باید تاکید کنیم که اولاً مقاله مزبور در نقد دیدگاههایی است که بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص و بسدود

بر سر آن تحلیل هائسی است که در سالهای اخیر همواره با تکیه به عواملی غیر واقعی "قریب الوقوع" بودن سرنگونی رژیم را نتیجه میگیرند در حالیکه نفس موجودیت تا کنونی رژیم بطلان این تحلیلها را در نزد مردم آشکار ساخته است.

از سوی دیگر ما نمیدانیم که رفیق مزبور از کجا به این حکم دست یافته است که ما در رابطه با جمهوری اسلامی معتقدیم "حکومت او ثبات دارد". بر عکس ما سلطه امپریالیسم را در ایران با ثبات ارزیابی نمیکنیم چه رسد به جمهوری اسلامی که رژیمی است و لیسته به امپریالیسم. و اساسا معتقدیم که با آغاز و گسترش مبارزه مسلحانه که در جریان رشد خود به قیام بزرگ بهمن تبدیل گردید "جزیره ثبات و آرامش" ادعائی امپریالیسم بود شده و به هوا رفت. و اتفاقا اکنون نیز امپریالیستها و سرمایه داران و لیسته با بحر نهای عمیق اقتصادی و سیاسی مواجه هستند که آنها را به مبارزه ای بی وقعه برای حفظ حاکمیت امپریالیستی در ایران واداشته است.

۳- رفیقی مطرح کرده است که نویسنده مقاله فوق "به شرایط فعلی جنبش در رابطه با رولشناسی خوانندگانش کوچکترین توجهی ندارد" و میبرد پس تحت چه شرایطی و چگونه این رژیم سرنگون میشود؟ در رابطه با قسمت دوم این سوال رفیق دیگری سوال مشابهی نموده و پرسیده است "چه شرایط عینی و ذهنی باید در جامعه ایران فعلی بوجود آید تا زمینه سرنگونی جمهوری اسلامی آماده گردد؟"

در مورد قسمت اول این سوال باید تاکید کنیم که ما همواره بر این اعتقاد بوده و هستیم که نباید در رابطه با توازن قوای انقلاب و ضد انقلاب ارزیابی های نادرست و غیر واقعی در اختیار توده ها قرار داده و به این وسیله چشم اندازهای کاندب پیروزی بر ایشان ایجاد نمود. چرا که ایجاد چشم اندازهای کاندب

مبارزاتی در مقابل توده ها در دراز مدت حاصلی جز تشدید و گسترش یاس و سرخوردگی نداشته و ندارد. بنابر این ما درست نمیدانیم که اگر تحلیل علمی نشان میدهد که چشم انداز سرنگونی "سریع" جمهوری اسلامی واقعی نیست - دقت کنید تاکید بر "سریع" بودن این امر است - به خاطر "شرایط فعلی جنبش" و یا برای حفظ روحیه مبارزاتی توده ها باید از بیان آن خود داری نمود. بر عکس معتقدیم از آنجا که سلطه امپریالیستی در بستر یک مبارزه توده ای و طولانی در هم شکسته میشود پس لازم و ضروری است که همواره توده ها را برای طولانی ترین مبارزات ضد امپریالیستی آماده نمود. اگر این واقعیتی انکار ناپذیر است که بر ای رسیدن به آزادی و دمکراسی راهی جز ناپودی قطعی نظام سرمایه داری و لیسته وجود ندارد و درهم شکستن سلطه امپریالیسم ممتلزم بسیج وسیع توده هاست پس باید به توده های ستمدیده آشکارا گفت که بدون شرکت فعالانه آنها در امر مبارزه، آنها مبارزه ای سخت و طولانی امکان دستیابی به آزادی فراهم نخواهد گشت.

از سوی دیگر با توجه به این واقعیت که از یک طرف اگر سرنگونی رژیمهای دست نشانده (در اینجا جمهوری اسلامی) به ناپودی قطعی سلطه امپریالیستی منجر نگردد، بحثی هم از آزادی و دمکراسی در بین نخواهد بود و از طرف دیگر امپریالیسم هرگز سرنوشته خود را با سرنوشته رژیمهای دست نشانده اش گره نزده و هرگاه مناقعش ایجاب کند از قربانی کردن آنها به خاطر حفظ کل سیستم موجود دریغ نمی ورزد، (تجربه رژیم شاه) پس در حالیکه سرنگونی رژیم را امری مثبت و ضروری میشناسیم باید نتایج این سرنگونی از طرق مختلف را نیز در نظر بگیریم و بی جهت در مورد سرنگونی بطور کلی - از هر طریقی که بوده باشد- اغراق نکنیم. آنچه ضروری است و از اهمیت والاتسی برخوردار است این است که توده ها را برای مبارزه ای که به ناپودی قطعی سلطه

امپریالیستی منجر میگردد فرا خوانده و در این جهت آنها را آموزش دهیم. مبارزه ای که به اعتبار قدرت کنونی دشمن و وضعیت فعلی نیروهای انقلابی بدون شک مبارزه ای طولانی خواهد بود.

در مورد قسمت دوم این سوال نیز باید بگوئیم که اولاً بحث این مقاله تشریح همه جانبه تمامی امکانات و احتمالاتی که در رابطه با سرنگونی این رژیم مطرح است، نمیباشد. امری که شاید لازم باشد در مقاله دیگری به آن پرداخت. بلکه بحث اصلی نقد آن تحلیلهائی است که بدون تکیه بر عوامل واقعی و عینی از سرنگونی "سریع" رژیم حاکم صحبت کرده و میکنند.

ثانیاً از نظر این مقاله مطلوب ترین حالت - از زاویه مناقع توده های ستمدیده - سرنگونی رژیم موجود بوسیله یک انقلاب توده ای در نظر گرفته شده چرا که تنها موقعی میتوان از پیروزی انقلاب و در نتیجه تحقق خواستههای اصلی انقلاب سخن گفت که رژیم موجود در بستر یک انقلاب توده ای سرنگون شود (از نظر ما امر بسیج و سازماندهی توده ها و همچنین تامین رهبری پرولتری انقلاب خود در پروسه مبارزه مسلحانه امکانپذیر است). بنا بر این لگر بحث بر سر سرنگونی رژیم در حالتی است که به تحقق خواستههای اصلی انقلاب منجر میگردد، باید تاکید نمود که این امر تنها بوسیله و در بستر یک انقلاب توده ای که در هم شکستن ماشین دولتی موجود را هدف خود قرار داده است، امکانپذیر میباشد. و به این اعتبار شرایط عینی و ذهنی "لازم برای سرنگونی جمهوری اسلامی همانا شرایط عینی و ذهنی لازم برای آغاز و اوج گیری انقلاب توده ای است. اما نگاهی به شرایط کنونی جامعه آشکار میسازد که یکی از بزرگترین نقاط ضعف مبارزات کنونی خلقهای ما و در راس آنها طبقه کارگر، عدم آمادگی شرایط ذهنی لازم برای پیشبرد امر انقلاب میباشد. عدم حضور یک سازمان انقلابی کمونیستی که در بطن شرایط جامعه

ایران در جهت راه گشائی مبارزات توده ها گام بردارد به پر اکننگی و تفرقه موجود در صفوف روشنفکران پرولتاریا ابعاد باور ناکردنی داده است و همین واقعیت است که تلاش برای آماده نمودن شرایط ذهنی انقلاب را با برجستگی در مقابل روشنفکران پرولتاریا قرار میدهد.

ثالثا: اما لگر بحث بر سر تغییر رژیم بوسیله قدرتهای امپریالیستی باشد که در این صورت به دلیل وابستگی این رژیم به امپریالیسم باید گفت هر زمان که امپریالیسم به هر دلیلی و بنا به هر مصلحتی حمایت خود را از روی این رژیم بردارد از آن لحظه به بعد رژیم جمهوری اسلامی دیگر قادر به ادامه حکومت نخواهد بود. شرایطی که ممکن است به چنین وضعی منجر گردد را میتوان هم در رابطه با تغییر سیاست امپریالیسم در منطقه در نظر گرفت و هم به ترس و وحشت آنها از اینکه حفظ رژیم موجود کل نظام ظالمانه حاکم را به باد دهد مربوط دانست.

۲- رفیقی مطرح کرده است: "در مورد بحران عمومی ملی که با نخوستن طبقات پائین و نتوانستن طبقات بالا مشخص میشود" بیشتر توضیح دهید.

"بحران عمومی" یا همان "وضعیت انقلابی" به شرایطی گفته میشود که استثمار شوندهگان به عدم امکان زندگی به شیوه سابق بی برده و خواستار تغییر این شرایط باشند و استثمارگران نیز نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. لنین در کتاب "بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم" در رابطه با وضعیت انقلابی مینویسد: "فقط آن هنگامیکه پائینی ها" نظام کهنه را نخواهند و "بالائینها" نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند فقط آن هنگام انقلاب میتواند پیروز گردد". این وضعیت را در اواخر دوران شاه به روشنی در ایران میشد مشاهده نمود. همانطور که در تجربه سه انقلاب روس در قرن بیستم "چنین موقعیتی را لنین مشاهده و تشریح نموده است .

لازم به یادآوری است که در جنبش کمونیستی ایران برخی لیورونیستها با یکسان گرفتن "شرایط عینی انقلاب" و "وضعیت انقلابی" تلاش نمودند درستی و ضرورت مبارزه مسلحانه را انکار نمایند. درحالیکه تئوری مبارزه مسلحانه با علم به آمادگی شرایط عینی انقلاب بر این باور بود که میتوان بدون وجود وضعیت انقلابی مبارزه مسلحانه را آغاز نمود و در جریان این مبارزه هرگاه با چنین وضعی در سطح جامع روبرو شدیم بدون شک به اعتبار وجود سازمان سیاسی - نظامی و مبارزات مسلحانه ای که از قبل سازمان یافته است، میتوان از چنین وضعیتی در جهت گسترش هرچه بیشتر مبارزه مسلحانه و سرنگونی کامل رژیم سود جست. لنین در همان کتاب در تشریح بیشتر بحران عمومی مینویسد که: "انقلاب بدون یک بحران ملی عمومی غیر ممکن است. لذا برای انقلاب باید اولاً کوشید تا اکثریت کارگران کاملاً به ضرورت انقلاب بی ببرند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند ثانیاً طبقات حاکمه به آنچنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده ترین توده ها را نیز به سیاست جلب نماید.... دولت را تضعیف سازد و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون ممکن نماید".

۵- رفیق دیگری مطرح نموده است که مقاله مزبور دید قیامی دارد. او به قسمتهایی از مقاله استناد نموده که در آن آمده است: "البته روشن است که بحران عمومی ملی که با نخوستن طبقات پائین" و نتوانستن طبقات بالا" مشخص میشود در شرایط وجود یک رهبری انقلابی در رأس جنبش لازم پیروزی آن تحولی است که قرار است بوسیله توده ها و در جهت منافع آنها انجام شود" و یا "تا این بحران اقتصادی به یک بحران عمومی ملی که با برآمد وسیع توده ها مشخص میشود منجر نگردد از سرنگونی "قریب الوقوع" نیز خبری نخواهد بود".

پاسخ: اینکه رفیق مزبور چگونه توانسته است

با توجه به اشاره مقاله مزبور به "بحران ملی عمومی" از دید قیامی حاکم بر مقاله مزبور سخن بگوید بر ما روشن نیست و سوال نیز چنین امری را روشن نمیسازد. به چنین دلیلی هم پاسخگویی به این سوال با توجه به غیر واقعی بودن استنتاج مطرح شده، عملی نمیشود. البته شاید این حدس به یقین نزدیک باشد که رفیق نامبرده با توجه به این واقعیت به استنباط فوق رسیده باشد که در واقعیت دیدگاههای وجود دارند که کسب قدرت سیاسی در ایران از طریق قیام مسلحانه شهری را تبلیغ نموده و شرط لازم برای قیام مزبور را وجود "بحران ملی عمومی" یا همان وضعیت انقلابی در جامعه میدانند. در این صورت باید گفت که لگر چه در تئوری مبارزه مسلحانه راه کسب قدرت سیاسی جنگ توده ای و طولانی است و برای آغاز این جنگ نیز به وجود "بحران ملی عمومی" نیازی نیست اما در همانحال نظریه پردازان و هواداران این تئوری همواره بر این امر تاکید کرده اند که در پروسه مبارزه مسلحانه که خود عامل مهمی در رشد تضادهای درونی طبقه حاکمه، تضعیف حکومت و کشیدن شدن توده ها به میدان مبارزه میباشد، بدون شک ما شاهد بوجود آمدن وضعیت انقلابی در سطح جامعه خواهیم بود. در چنین وضعیتی، باقرض وجود سازمان سیاسی - نظامی و یا ارتش خلق، امکان گسترش وسیعتر و سریعتر انقلاب و ایجاد مناطق آزاد شده و یا گسترش این مناطق تا حد تسخیر پایتخت بطور واقعی در مقابل انقلابیون قرار میگیرد. در نتیجه نمیتوان با استناد به اشاره مقاله مزبور به "بحران ملی عمومی" دید قیامی برای مقاله مزبور خلق نمود. بخصوص که بحث آن مقاله اساساً بر سر شرایط لازم برای سرنگونی "سریع" رژیم حاکم میباشد.



از صفحه ۳۲

چشمگیری افزایش یافت. در فروشگاههای دولتی هر کیلو گوشت گوساله به ۷۵۰ تومان رسید. قیمت مرغ به کیلویی ۳۸۵ تومان و لپه تا کیلویی ۵۲۰ تومان فروش میرفت. برنج درجه یک نیز تا کیلویی ۶۳۰ تومان معامله شد. البته در فروشگاههای دولتی مردم موفق به یافتن اجناس مورد نیاز خود نمیشوند. در چنین وضعیتی گوشت در بازار آزاد از مرز ۱۰۰۰ تومان و قیمت لپه از کیلویی ۷۰۰ تومان نیز گذشت.

*- به گزارش روزنامه سلام دو نفر موتور سوار به شخصی حمله کرده و ۵ کیلو گرم گوشت او را دزدیدند. سارقین پس از دستگیری گفتند که به مدت ۲ ماه خود و خانواده شان لب به گوشت نزده بودند.

*- ستاد لیبای امر به معروف و نهی از منکر در کرج اعلام کرد که اخیراً دو تن مشروب الکلی را در یک کارخانه رب سازی در مارلیک کشف کرده است. همچنین از دیگر کشفیات این ستاد باید به سه میلیون بطری و دکا و هفت میلیون بطری دیگر مشروبات اشاره کرد که همگی "قلبی" خوانده شده اند.

*- جمهوری اسلامی در چارچوب خریدهای تسلیحاتی خود تعداد ۱۰۰ فروند تانکهای تی ۷۲ را از لهستان به مبلغ تقریبی ۲۰ میلیون دلار خریداری کرده است.

*- با افشای اخبار مربوط به صدور سلاح و جنگ افزار از سوی مقامات بریتانیایی به جمهوری اسلامی در زمان جنگ ایران و عراق، رسوایی جدیدی گریبان هیات حاکمه بریتانیا را در خردادماه گرفت. مطابق این اخبار در ۵۵ ۱۹۸۰ مقامات انگلیسی یک نوع توپ دریایی را از طریق شرکت دی مارک به سنگاپور فرستاده و از آنجا به ایران صادر میکرده اند. همچنین روزنامه تایمز فاش کرد که مطابق اسناد موجود، افراد واحدهای توپخانه ایران و عراق هر دو در ۵ سال اول جنگ توسط مقامات نظامی انگلیس در این کشور دوره دیده اند.

*- در پایان دیدار حسن حبیبی از روسیه سفید اعلام شد که جمهوری اسلامی مقادیری سلاح و مهمات از این دولت خریداری خواهد کرد.

*- رژیم جمهوری اسلامی زیر نام کمک به بازسازی افغانستان ۵۰ میلیون دلار در اختیار رژیم اسلامی افغانستان قرار داد.

*- جمهوری اسلامی و ترکیه در اواخر خرداد ماه یک قرارداد جدید امنیتی را امضا کردند. در پایان سفر قائم مقام وزارت کشور جمهوری اسلامی به آنکارا اعلام شد که دو رژیم ایران و ترکیه در زمینه "همکاری های دوجانبه برای مقابله با اقدامات گروههای مخالف دو کشور در خاک یکدیگر" قرارداد دادی را به امضا رساندند. شایان ذکر است که در چارچوب همکاری های میان جمهوری اسلامی و ترکیه تاکنون دولت ترکیه با قسوت تمام دهها تن از پناجویان و مخالفین رژیم ایران را از خاک ترکیه به پاسداران رژیم تحویل داده است.

*- در گردهمایی بررسی مسائل ایران در واشنگتن یکی از محققان شرکت کننده به نام "آنتونی گود زمن" در توضیح نظرات خود در مورد رابطه ایران و امریکا، فشارهای اخیر دولت کلبنتون به جمهوری اسلامی را ناشی از "بازی ها و رقابت های سیاسی بین دو حزب جمهوری خواه و دمکرات" دانست.

*- در جلسه علنی روز ۲۰ تیر مجلس شورای اسلامی، تعدادی از نمایندگان با امضا و ارسال طوماری به رئیس مجلس خواهان استیضاح علی محمد بشارتی وزیر کشور رژیم شدند. در توضیح علت این استیضاح، به مسائل مربوط به قیامهای توده ای قزوین و اسلام شهر و عزل و نصب های وزیر کشور اشاره شده است.

*- در روز پنجشنبه ۱۵ تیر دهها تن از اهالی باکو با برپایی تظاهراتی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در باکو خواهان پایان دادن به سرکوب میلیونها آذری در ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی شدند.

*- چریکهای مخالف دولت کلمبیا مسئولیت یک انفجار عظیم که منجر به کشته شدن ۲۸ تن و مجروح شدن صدها تن دیگر شد را برعهده گرفتند. این انفجار عظیم در جریان یک کارنوال دولتی سازمان یافت و دولت کلمبیا

برای یافتن عاملین آن ۶۰ هزار دلار جایزه تعیین کرد. چریکها در جریان یک عملیات دیگر دو تن از مقامات دولتی را نیز به قتل رساندند.

*- بدنبال تیرته دو رئیس جمهور پیشین کره جنوبی توسط دانستان، صدها تن از دانشجویان این کشور در اعتراض به لاین تصمیم به تظاهرات پرداخته و با پلیس درگیر شدند. دو رئیس جمهور تیرته شده متهم به سرکوبی تظاهرات توده ای سالهای ۱۹۸۰ بودند.

*- اعتصاب یک ماهه کارگران نفت برزیل سرانجام به خاطر تصمیم رئیس جمهور برزیل به اقدامات شدیدتر، از سوی فدراسیون کارگران نفت شکسته شد. این اعتصاب به منظور افزایش حقوق بین ۱۲ تا ۱۸ درصدی کارگران آغاز شد و منجر به کمبود سوخت و بوجود آمدن صفهای طولانی شد و همچنین تولید برخی کارخانه ها را فلج کرد.

*- در نخستین هفته خردادماه هزاران نفر از مردم غنا در یک تظاهرات ضد حکومتی بر علیه افزایش هزینه زندگی شعار دادند. این تظاهرات در "گوماسی" دومین شهر بزرگ این کشور برگزار شد و تظاهرکنندگان شعارهایی را حمل میکردند که بر روی آنها نوشته شده بود "غنا گریه میکند" و "بیمارستان ها به گورستان تبدیل شده اند".

*- با وجود ورشکستگی روز افزون اقتصادی و بدهی هنگفت ناشی از مخارج جنگ خلیج فارس، رژیم عربستان سعودی چندین فروند ناو موثک انداز و رزم ناو به مبلغ یک میلیارد دلار از امریکا خریداری کرده است. این کشتی ها در سال ۲۰۰۲ و یا ۲۰۰۳ به عربستان تحویل داده خواهد شد. مقامات عربستان با عنوان کردن مقابله با تهدیدات " جمهوری اسلامی به این خرید تسلیحاتی دست زده اند.

*- با افزایش تعداد بیکاران در ژاپن به رقم دو میلیون نفر در ماه فوریه، این کشور با بیشترین رقم بیکاران از سال ۱۹۵۳ روبرو شد.

افزایش معادل ۳/۷ میلیارد دلار به رقم ۳۹/۲ میلیارد دلار رسیده است.

* روزنامه حریت چاپ ترکیه خبر از استقرار ۵۲ دوربین مادون قرمز در مرز ایران و ترکیه میدهد. این دوربینها که به گرما حساس بوده و حرکت موجودات زنده تا شعاع ۳ کیلومتری را ثبت میکنند در نقاط حساس مرز و ان مستقر شده و پرسنل آموزش دیده در تمام مدت ۲۴ ساعت آنها را اداره میکنند. بنا به گزارش خبرگزاریها این دوربینها برای جلوگیری از نفوذ پیشمرگان حزب کارگران کرد ترکیه و عملیات قاچاق مستقر شده اند.

* بانک جهانی تصمیم گرفته که از این به بعد بجز وام به دولتها به اتباع کشورهای فقیر نیز وام بدهد. مطابق تصمیمات بانک جهانی این وام به افرادی پرداخت میگردد که "طرح" آنها برای "خدمت" و "پیشرفت" کشورشان باشد و جزئیات آن به تصویب بانک جهانی برسد.



جزیره نیز جزئی از خاک فرانسه است". شیراک همچنین مدعی شد که این آزمایشها کمترین "طمه ای" به محیط زیست نخواهد زد. بنیال اقدام فرانسه، امریکا نیز احتمال از سرگیری آزمایشهای اتمی خود را مورد بررسی قرار میدهد.

* دبیر کل پیمان ناتو اعلام کرد که این اتحادیه با برقراری یک رابطه ویژه با اوکراین موافق است و حاضر است که به این کشور نقش عمده ای در امنیت اروپا و گذار کند.

* رهبران هفت کشور از ۱۲ کشور مستقل مشترک المنافع در جریان کنفرانسی در مینسک در اوائل خرداد ماه توافق کردند که همکاری های خود را گسترش دهند. آنها همچنین بر روی همکاریهای اقتصادی و دفاع مشترک از مرزهای شوروی سابق بایکدیگر توافق کردند.

* اعلام شده که بدهی های خارجی ترکیه در ۳ ماه اول سال جاری با ۹/۳۱ درصد افزایش به ۷۱ میلیارد و ۵۸۱ میلیون دلار رسید. همچنین جمع بندی بدهی های خارجی الجزایر در پایان سال ۹۴ میلادی نشان میدهد که بدهی های خارجی این کشور نسبت به سال قبل با

* در جریان کنفرانس بین المللی کار در ژنو اعلام شد که سالانه پانزده هزار تن از کارگران معدن در سراسر جهان در اثر حوادث ناشی از کار جان میدهند. همچنین اعلام شد که ۵۰۰ میلیون نفر در جهان بیکار و از داشتن شغل محرومند.

* مطابق گزارش سالانه سازمان ملل متحد وجود نرخ بیکاری معادل با ۷/۵ درصد در کل کشورهای صنعتی و ۱۰ درصد در اروپا سبب عمده نگرانی های مربوط به اقتصاد جهان در سال آتی است. مطابق این گزارش ژاپن در سال ۱۹۹۴ با رشد اقتصادی ۰/۶ درصد کمترین رشد را در میان کشورهای صنعتی داشته است. همچنین رشد اقتصادی امریکا از ۴/۱ درصد در سال ۹۴ به ۳ درصد در سال جاری کاهش یافته است.

* فرانسه اعلام کرد که برای تکمیل قدرت بازدارنده هسته ای خود به انجام ۸ آزمایش هسته ای در جزایر مرجانه "موروروا" دست خواهد زد. شیراک رئیس جمهور فرانسه در پاسخ این سوال که چرا این آزمایشها در خاک فرانسه انجام نمیگیرد گفت که "این



در اعتراض به ربودن و به قتل رساندن "آیسه نور شیمشک" از اعضای جبهه انقلابی رهائی خلق توسط رژیم حاکم بر ترکیه، یک تیم سه نفره از چریکهای جبهه مزبور در ساعت ۷/۱۵ روز ۹ ژوئن ۹۵ با حمله به پلیس های محافظ ساختمان مرکزی "حزب راه راست" - یکی از احزاب حاکم بر ترکیه - در استانبول، یک مزدور پلیس را به هلاکت رسانده و مزدور دیگری را به شدت مجروح میسازند ولی در راه بازگشت مورد حمله لکچرهای دیگر پلیس قرار میگیرند. فرمانده تیم به نام "سی بل یالچین" - دختری ۱۸ ساله - با احساب مسئولیت نسبت به رفقای تحت مسئولیت خود با گشودن آتش به روی مزدوران پلیس به اعضای دیگر تیم فرمان عقب نشینی و بازگشت به پایگاه را میدهد و آنها نیز سالم باز میگردند ولی "سی بل یالچین" در اثر تیراندازی مزدوران پلیس مجروح شده و ناچار به یکی از خانه های مجاور پناه میبرد و از ساکنین خانه میخواهد تا قبل از آغاز مجدد تیراندازی، خانه را ترک نمایند و پس از اطمینان به اینکه اهالی خانه منکور از منطقه دور شده اند به روی مزدوران پلیس آتش میکشاید. نیروهای سرکوب رژیم حاکم بر ترکیه که با

تمام قدرت وارد کارزار شده بودند تا وی را زنده دستگیر نمایند، پس از محاصره خانه مذکور از وی میخوانند که تسلیم شود. ولی "سی بل یالچین" با شلیک آخرین گلوله های خود فریاد میزند: "آیا تا به حال تسلیم شدن ما را دیده اید؟ این شما هستید که باید تسلیم شوید" و سرانجام با پایان دادن به زندگی خویش یک بار دیگر اثبات نمود که چریک زنده به نست دشمن نمی افتد.

(بولتن خبری شماره ۱۴، انتشارات جبهه انقلابی خلق ترکیه)

ایران از دریچه آمار

*- بر اساس آمار منتشره از سوی سازمان تامین اجتماعی آذربایجان شرقی ۸۰٪ از کارگران این استان فاقد بیمه اجتماعی هستند.
* - به گزارش خیر اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی، میزان افزایش نرخ تورم در سال گذشته نسبت به سال قبل از آن ۲۲/۳٪ اعلام شده است.

* - مرکز آمار ایران اعلام کرد که با رشد هزینه های خالص خوراک و نخانی یک خانوار شهری در سال ۱۳۷۲ به میزان ۲۶۱ هزار تومان، این آمار رشدی معادل ۲۲/۹٪ نسبت به سال ۷۱ را نشان میدهد. همچنین مطابق همین آمار، رقم هزینه خانوارهای روستایی کشور در سال ۷۲، ماهانه ۲۲ هزار و ۷۶۲ تومان اعلام شده است.

* - در تازه ترین آمارگیری که توسط یک موسسه آمارگیری سوئیس به عمل آمده تهران پس از مکزیکوسیتی دومین شهر ارزان جهان شناخته شد. علت ارزانی، کاهش شدید ارزش پول این کشورها اعلام شده است.

* - به گزارش وزارت مسکن و شهرسازی جمهوری اسلامی، متوسط قیمت یک واحد

مسکونی در تهران ۱۱ برابر درآمد سالانه یک خانواده است.

* - مرکز آمار ایران با انتشار نرخ تورم در مناطق روستایی کشور در سال ۷۳ اعلام کرد که در پائین امسال، نرخ تورم به ۲۸/۱٪ در روستاهای کشور رسید. این رقم نسبت به فصل مشابه در سال گذشته ۱۵/۵٪ و در مقایسه با سال ۱۳۶۱، ۷۶۲ درصد افزایش نشان میدهد.

* - رئیس کمیسیون آموزش عالی مجلس، عید خدائی اعلام کرد که در ایران برای هر ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ بیمار تنها یک پزشک وجود دارد. این در حالی است که در اروپا برای هر ۴۵۰ تا ۵۰۰ نفر و در مصر برای هر ۱۰۰۰ نفر یک پزشک وجود دارد. او در ادامه سخنانش در مجلس گفت در روستاها آنقدر کمبود پزشک وجود دارد که حتی یک قهوه چی نیز کار پزشکی میکند.

* - مطابق آمار در فاصله سالهای ۶۳ تا ۷۰، حدود ۸۰٪ از تسهیلات نظام بانکی در جمهوری اسلامی به سوی بخش خدمات، یعنی فعالیتهای غیر مولد سوق داده شده است.
* - برطبق آمار منتشره، در ایران هم اکنون ۶ میلیون نفر از فعالیتهای مربوط به قالی بافی و

شغلای وابسته به آن ارتقا میکنند و به گفته مدیر کل صنایع نساجی و پوشاک هم اکنون ۲۷۰ هزار کارگر در رشته های مختلف صنعت نساجی مشغول کار هستند.

* - بنا به گزارشات منتشره سالانه یک میلیون هکتار از مراتع کشور به اراضی کویری و شن زار بدل میشوند.

* - بنابه آمار منتشره، میزان تلفات انرژی برق در جمهوری اسلامی در سال ۷۲ به رقم ۹/۹ رسیده که بسیار بالاتر از استانداردهای جهانی است. مطابق همین آمار مردم در سال ۷۲ با توجه به نرخ میانگین ۵۰ ریال به ازای هر کیلووات ساعت، مبلغ ۱۰/۶۵ میلیارد ریال خسارت ناشی از تلفات برق را پرداخته اند بدون آنکه خود از آن مطلع باشند.

* - در طی سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۳ سرانه درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت و گاز کشور از ۵۱۳/۶ دلار به ۱۲۲/۲ دلار تنزل یافته است. در عین حال میزان نقدینگی از ۶/۲ هزار میلیارد ریال در سال ۶۱ به ۶۰ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۷۲ رسیده و تورم را به نحو سرسام آوری رشد داده است.

پیام فدائی و خوانندگان

استر الیا - ر. تدریزی

با درودهای انقلابی! نامه تان را دریافت کردیم. با تشکر از توجهتان به مسائل مطروحه در "پیام فدائی" در مورد ارسال سریعتن نشریه اقدام خواهیم کرد. در رابطه با رادیو "صدای خفقا" که نوشته اید از بعضی مطالب "پیام فدائی" در آن استفاده میکنید، مشتاق شنیدن برخی از برنامه های این رادیو میباشیم. امیدواریم نوار آنها را بر ایمان ارسال کنید.

آلمان - ر. احمد

با سلام. نامه تان رسید. با تاسف از تاخیری که در پاسخ به نامه تان پیش آمده است در مورد آنچه که خواسته بودید اقدام شد و امیدواریم که در پیشبرد کارهایتان موثر باشد.

انگلستان - ر. بهرام

با سلام. بدنبال دریافت نامه تان نشریه بر لیتان ارسال شد. امیدواریم که از این به بعد "پیام فدائی" بطور مرتب بدستتان برسد.

سوئد - ر. مرتضی

با سلام و آرزوی موفقیت. نامه تان رسید. از توجهتان به نشریه سپاسگزاریم.

سوئد - ر. محمد تقی

با درودهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. با تشکر از برخورد فعال و مسئولانه ای که با مسائل نشریه نموده اید، تلاش خواهیم کرد از پیشنهاداتان در جهت ارتقاء کیفیت نشریه سود جوئیم.

هلند - سازمان دانشجویان ایرانی (هو ادلر)

جریکهای فدائی خلق ایران

با درودهای انقلابی. ترجمه خبری که برای نشریه فرستاده بودید را دریافت کردیم که در همین شماره "پیام فدائی" از آن استفاده شده است. امیدواریم که رفقا باز هم به کار ترجمه گزارشات و اخبار مبارزاتی پرداخته و آنها را برای درج در نشریه برای ما ارسال دارند.

ژاپن - ر. کارگر

با درودهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. "پیام فدائی" بطور مرتب بر لیتان ارسال خواهد شد. امیدواریم که ما را هر چه بیشتر در جریان مسائل و مشکلات کارگران و پناهندگان ایرانی در ژاپن قرار دهید.

اخبار

پناهندگان سیاسی در ترکیه و اروپا را تحت نظر قرار میدهد.

* - در اولین روز خرداد مامورین انتظامی رژیم ۱۵۰۰ مغازه را در تهران با مستمسک عدم رعایت قوانین اسلامی مورد هجوم و بازرسی قرار دادند. ۱۲۰ مغازه نیز به همین عنوان تعطیل شد. در خرداد ماه همچنین به گزارش خبرگزاری فرانسه دهها زن به بهانه نقض مقررات حجاب اسلامی دستگیر شدند.

نیروی انتظامی رژیم نیز با صدور اطلاعیه ای زنان را از سوار شدن به صندلی جلوی تاکسی ها منع کرد.

* - به گزارش روزنامه لبرار در طول سال گذشته ۸۶ هزار و ۱۹۰ نفر زیر عنوان "مفاسد اجتماعی" و "نبهی از منکر" توسط نیروهای انتظامی رژیم دستگیر شده اند. همچنین یک میلیون نفر از مردم نیز توسط بسیج رژیم موجه با لخطارهای کتبی و شفاهی در رابطه با عدم رعایت شئون اسلامی و بدحجابی شده اند.

* - به اعتراف وزیر صنایع جمهوری اسلامی، رئیس سابق شرکت دخانیات رژیم میلیونها دلار رشوه تحت عنوان کمیسیون از شرکتهای خارجی دریافت کرده است. این مقام که اسم او فاش نشده از سال ۱۳۶۲ و در مدت ۷ سالی که تصدی این پست را در اختیار داشته ۸ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار آمریکا و ۹ میلیون و ۳۰۰ هزار مارک آلمان به عنوان کمیسیون از شرکتهای خارجی به جیب زده و در انگلستان نیز برای خود خانه خریده است.

* - به گزارش روزنامه سلام مورخ ۲۰ تیر "ارگانهای دولتی دارای نقش بسیار موثری در شبکه های قاچاق میباشند." سلام این مطلب را از قول سررتیب مهدی لیبسی از فرماندهان نیروی انتظامی نوشت و اضافه کرد ۸۰ درصد از کالاهای قاچاقی که به کشور می آید وارد بازار تهران میشود.

* - در تیرماه با ادامه روند گرانی کمر شکن، قیمت بسیاری از کالاهای اساسی بطور

* - به گزارش سازمان عفو بین الملل در سال ۱۹۹۲ حداقل ۱۳۹ نفر که زندانیان سیاسی نیز از جمله آنها بوده اند، توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام شدند و هزاران زندانی سیاسی دیگر در بازداشت بسر برده اند.

* - در تاریخ ۸ خرداد رژیم جمهوری اسلامی در استان کرمان ۱۱ تن دیگر را زیر نام قاچاق مواد مخدر، سرقت مسلحانه و درگیری مسلحانه اعدام کرد.

* - به گزارش روزنامه های حکومتی، دانشگاه رژیم حکم اعدام فردی به نام احمد باختری را صادر کرده است. وی که ۸ سال پیش دستگیر شده متهم به سازماندهی چند عملیات مسلحانه و تلاش برای ترور یکی از روحانیون دولتی در شهر ساری شده بود. به گزارش جرید رژیم احمدباختری عضو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) بوده است.

* - دانشگاه ضد تروریست در فرانسه حکم محکومیت ۶ تن از تروریستهای جمهوری اسلامی را به جرم همدستی در قتل شاپور بختیار صادر کرد. این عده که هیچکدام در اختیار مقامات فرانسه نیستند غیابا به حبس ابد محکوم شدند.

* - دفتر فدرال برای محافظت از قانون اساسی آلمان در گزارش سالانه خود در تیرماه امسال برده از بخشی از فعالیتهای پلیسی جمهوری اسلامی در این کشور برداشته است. در گزارش این سازمان آمده است که رژیم جمهوری اسلامی به هدف مجبور کردن مخالفین سیاسی خود به انصراف از مخالفت با جمهوری اسلامی و بازگرداندن آنها به ایران کوششهای بسیاری صرف جاسوسی در مورد اعضای گروههای مخالف "در آلمان میکند. روزنامه جمهوری ترکیه نیز در یکی از شماره های خرداد ماه خود فاش ساخت که رژیم جمهوری اسلامی از طریق "ساولما"

آبونمان پیام فدائی

برای آبوننه شدن نشریه لطفا بهای اشتراک را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید. هزینه سالانه آبونمان پیام فدائی برای اروپا معادل ۷ پوند و برای استرالیا، کاتادا و امریکا معادل ۱۰ پوند میباشد.

حساب بانکی:

BRANCH SORT CODE: 60 - 24 - 23
ACCOUNT NAME: M.BAHRAMI
ACCOUNT NO: 98985434

آدرس بانک:

NATIONAL WESTMINSTER BANK
PO BOX 8082
14 THE BROADWAY
WOOD GREEN
LONDON N22 6BZ
ENGLAND

برای تماس با چریکهای فدائی خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON
WCIN 3XX
ENGLAND